

آثار و سخنان شیخ جام

محمد تقی دانش‌پژوه

یک سال پیش دانشمندگرامی آقای دکتر حشمت مؤید نسختی از پنج اثر ژنده‌پیل شیخ احمد جام در اختیار بنده گذارده است و توفیقی دست‌داد که توانستم همه آنها را بخوانم و یادداشتهایی از آنها بردارم.

خوشبختانه دانشمندگرامی آقای دکتر علی فاضل مفتاح النجاه این عارف بزرگوار را به طرزی پسندیده و زیبا بچاپ رسانده است. امیدواریم که ایشان بتوانند همه آثار شیخ را نشر دهند و در ادامه این کار ارزنده علمی موفق باشند. آقای دکتر یوسفی هم آنچه می‌بایست در ستایش کار فاضلانۀ ایشان گفته شود در راهنمای کتاب (س ۱۱ اش ۱۲/۱۰) نوشته‌اند.

امیدواریم که جناب فاضل در باره شیخ جام و آثار او آنچه باید گفت و نوشت بگویند و بنویسند. نگارنده در اینجا چند نکته‌ای را یاد می‌کنم و آنچه از آثار او گلچینی کرده‌ام در اینجا می‌آورم. در راهنمای کتاب (س ۱۰ اش ۴ ص ۳۹۴) از فهرست آثار و مقالاتی که به شیخ جام مربوط است نمونه‌ای بدست داده‌ام. اینک بعنوان فهرست منابع کلی ترجمه حال از این دانشمند یاد می‌کنم.

- ۱ - علی مؤید ثابتی یادگارهای مزار شیخ احمد جامی، در مجله مهر سال ۲ شماره ۹ ص ۹۶۱ تاریخ بهمن ۱۳۱۳ خ
 - ۲ - امیری فیروز کوهی: سرگذشت شیخ جام، مجله ارمغان سال ۱۷ شماره ۶ و ۷ و ۱۰ ص ۴۱۸ و ۵۲۱ و ۷۶۹ تاریخ شهریور تادی ۱۳۱۵ خ
 - ۳ - علی مؤید ثابتی: نقدی از خلاصه المقامات، مجله سخن سال ۱۰ شماره ۶ ص ۶۶۷ تاریخ شهریور ۱۳۳۸ خ
 - ۴ - سعید نفیسی: احمد جام زنده پیل، اخبار دانشگاه شماره ۱۵۰ ص ۶-۳۱ تاریخ مهر ۱۳۳۸ خ
 - ۵ - تقی مینش: بحثی از خلاصه المقامات، نامه آستان قدس شماره ۲۱ ص ۷۵ و ۵۰ تاریخ تیر و دی ۱۳۳۹ خ
 - ۶ - حشمت مؤید: دیباچه های مقامات زنده پیل در ۱۳۴۰ و ۱۳۴۵ خ و روضه الریاحین در ۱۳۴۵ خ
 - ۷ - علی فاضل: دیباچه مفتاح النجاة، در ۱۳۴۷ خ
- در باره دیوان شیخ جام، آقای مؤید و جناب فاضل هر دو بحث کرده اند. نسخه ای تازگی به کتابخانه مرکزی آمده که در آن غزلها است نه به ترتیب تهجی بخط نستعلیق ۲۲ شوال ۱۲۴۰ بفرموده آخوندزاده میرزا احمد با جدول شنگرف و لاجورد با یادداشت ۱۲۹۵ و تملک محمد اسحق.

اینک از هفت اثر شیخ جام^(۱) آنچه گلچین کرده ام در اینجا

- ۱ - دوائر او (سمرقندیه و سراج السائرین) را در نسخه های ترکیه و نوبینکن و ملک خوانده ام.

میاورم پیداست که خوانندگان کرامی از نگریستن بآنها به ارزش سخنان شیخ پی خواهند برد.

۱ - انیس التائبین و صراط الله المبین .

در این کتاب هم چند بار از شیخ جام با ستایش و احترام یاد میشود و پیداست که املاء او است یا اینکه به رسم پیشینیان روایت شاگردان و ناقلان در متن گذارده شده است. میدانیم که دو نسخه دیگر هم از این کتاب در تاشکند و بنگال و ملک هست (راهنمای کتاب س ۱۰ ش ۴ ص ۳۹۷ - فهرست نسخه‌ها خطی فارسی ص ۱۰۵۴ - دیباچه مفتاح النجاة ص ۱۶) من از نسخه ملک شماره ۴۰۵۴ (ص ۴۳ فهرست فارسی این کتابخانه تألیف آقای ایرج افشار و اینجانب) نیز بهره برده‌ام . چنین است فهرست بابهای این کتاب :

- ۱ - می پرسند که عقل چیست و عاقل کیست ۱۴ - ۲۰
- ۲ - می پرسند که معرفت چیست و عارف کیست ۲۰ - ۲۶
- ۳ - می پرسند که توحید چیست و موحد کیست ۲۶ - ۲۹
- ۴ - می پرسند سنی و جمعی کیست ۲۹ - ۳۶
- ۵ - می پرسند که بیدار کیست و بیداری چیست ۳۶ - ۴۶
- ۶ - می پرسند که توبه چیست و تائب کیست. الجواب قال الصدر النامق الجامی .. قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحا بدان توبه را سه مقام است پشیمانی به دل و عذر به زبان و پس از گناه باز ایستادن ۴۶ - ۵۶
- ۷ - می پرسند که اخلاص چیست و مخلص کیست ۵۶ - ۶۲
- ۸ - می پرسند که هوا چیست و هوادار کیست ۶۲ - ۷۱

۹- می پرسند که علم چیست و عالم کیست و هر دانشی را علم شاید خوانند و آن علم هست یافه و علم نافع کدامست در هر یکی ما را اشارتی کنید تا دانیم که عالم کیست که هر کسی می آیند و میگویند که ما عالمیم ۷۱-۸۳

۱۰- می پرسند که پیر کیست و پیری چیست و پیر را چه باید تا شاید که بدو افتد اکنند ۸۳-۸۸

۱۱- می پرسند که مرید کیست و ارادت چیست و مرید را چه باید کرد تا در ارادت درست آید ۸۸-۹۲

۱۲- می پرسند که طلب چیست و طالب کیست ۹۲-۹۹

۱۳- می پرسند که شریعت چیست و حقیقت چیست ۹۹-۱۰۵

۱۴- می پرسند که راه چیست و مرکب راه چیست ۲۰۵-۱۱۲

۱۵- می پرسند که یاری چیست و یار کیست و برادر کیست و

چه باید کرد تا در یاری و برادری درست آید ۱۱۲-۱۱۹

۱۶- می پرسند که توفیق چیست و موفق کیست که همه علماء

و عقلاء و وزیران عالم میدانند که نیکی باید کرد و چون بکار میرود

بر بدل کرده می شود آن چیست که ما را بدان میدارد تا از آن حذر

کنیم، و اگر از جهت ماست بگویند تا از چه می افتد یا از خدای

است عزوجل تا بابر خدای نیاییم ما را چه باید کرد بیان فرمایید

۱۱۹-۱۲۸

۱۷- می پرسند که صوفی کیست و درویش کیست (چاپ شده

همراه تذکره کججی) ۱۲۸-۱۳۵

۱۸- می پرسند که مبتدی کیست و منتهی کیست ۱۳۵-۱۴۱

- ۱۹- می پرسند که فرق میبای معجزه و کرامات و مخرفه و بیگانه را کرامات باشد یا نه ۱۴۱-۱۶۷
- ۲۰- می پرسید که دنیا چیست و دنیا دار چیست و دنیای عام و دنیای خاص کدام است ۱۶۷-۱۷۲
- ۲۱- می پرسند که حرص چیست و همت چیست و هر کجا حرص است او را مردی با همت نام کردند، فرق میبای حرص و همت چیست، ما را بیان کنید ۱۷۲-۱۷۶
- ۲۲- می پرسند که زهد چیست و زاهد چیست ۱۷۶-۱۸۸
- ۲۳- می پرسند که قناعت چیست و قانع چیست و در راه خدای قناعت شاید یا نه (چاپ شده) ۱۸۸-۱۹۷
- ۲۴- می پرسند که تقوی چیست و انقاع چیست و متقی چیست ۱۹۷-۲۰۲
- ۲۵- می پرسند که توکل چیست و متوکل چیست ۲۰۲-۲۰۸
- ۲۶- می پرسند که تفویض چیست و مفوض چیست ۲۰۸-۲۱۵
- ۲۷- می پرسند که شکر چیست و شاکر چیست و شکر بر چه نعمت باید کرد و نعمت چیست ۲۱۵-۲۲۶
- ۲۸- می پرسند که صبر چیست و صابر چیست و صبر بر چه باید کرد ۲۲۶-۲۳۴
- ۲۹- می پرسند که فقر چیست و فقیر چیست و همه خلق از فقر پرهیز میکنند و قومی به فقر می نازند نازش آن قوم از نادانی است یا پرهیز دیگران از نادانی است بیان فرمایند ۲۳۴-۲۴۸
- ۳۰- می پرسند که دیده چیست و نمود چیست و خداوند دیده چیست ۲۴۸-۲۵۷

۳۱- می پرسند که وقت چیست و خداوند وقت کیست و آن را چه نشان بود ۲۵۷-۲۶۲

۳۲- می پرسند که وجد چیست و واجد کیست ۲۶۲-۲۶۶

۳۳- می پرسند که عشق چیست و عاشق کیست و شاید که کسی گوید بر حق عاشقم یانی ۲۶۶-۲۸۸

۳۴- می پرسند که سماع چیست و سماع شاید یانه و سماع روا باشد یا نه و سماع کرا مسلم است ۲۸۸-۳۰۹

۳۵- می پرسند که راه اولیاء و بدلاء و مقام ایشان چیست و در راه اولیاء و بدلاء و در مقام ایشان آفتاب کیست و ماه کیست و ستاره کیست و رود کیست و دریا کیست و کوه کیست و آن دریا که در روی دراست کدام است و کیمیا چیست ۳۰۹-۳۲۱

۳۶- می پرسند که در راه اولیاء و بدلاء (تصرف کردن در خلق خدای عزوجل و در اولیاء حق می شاید و کرا شاید که ایشان تصرف کند و اولیاء خدای را عزوجل از دیگران باز توان دانست یا نه) ۳۲۱-۳۳۰

۳۷- می پرسند که مؤمن کیست و مسلمان کیست و فرق میان مؤمن و مسلمان چیست ۳۳۰-۳۳۷

۳۸- می پرسند که خاطر خیر چیست و خاطر شر چیست و خاطر خیر از خاطر شر بچه باز دانیم و آورده شیطان از آورده فرشته بچه باز دانیم ما را بیان کنید اکتساب آخرت را ۳۳۷-۳۵۲

۳۹- می پرسند که نیک گفتن چیست و بدگفتن چیست و از بدگفتن مرد خدا را زبانی دارد یانه که ما می بینیم که قوم می زبان گشاده اند

و هر چه میخواهند میگویند که ما را از بان نیست از این گفتار، دعویها بلند میکنند، ما راه بدان نمی‌یابیم ما را چیزی از آن حال بیان کنید تا بدانیم که چیست ۳۵۲-۳۶۲

۴۰- می‌پرسند که شاهد بازی شاید یانه که قومی شاهد بازی می‌کنند، آن چیست هر کس امردی با خویشتن می‌برند که این شاهد ماست، مادران راه نمیدانیم ما را خبری کنید تا آن چیست و آن راه هست و می‌شاید یانی ۳۶۲-۴۰۲

۴۱- می‌پرسند که نصیحت چیست و ناصح (نصیحت گو) چیست ۴۰۷-۴۰۲

۴۲- می‌پرسند که مدعی کذب کیست و این همه فضل که تودر باب درویشان میکویی هیچ قومی از مسلمانان چنین چیزها روا نداشته‌اند که ایشان میدارند این از کجا بر خواسته ۴۰۷-۴۲۰

۴۳- می‌پرسند که درمکاید ابلیس اشارتی کنید (و) تا بیان و مبتدیان را درمکاید ابلیس فصلی بگویید تا بو که ما بر توبه استقامت توانیم آورد که مادر مکر وی در مانده‌ایم، درین باب ما را سخنی چند بگویید بو که ما از مکر وی ایمن توانیم بود و از بند وی رهایی یابیم ۴۲۰-۴۴۸

۴۴- می‌پرسید که به سخن محققان ما را اشارتی کنید که سخن محققان چیست و با هر کسی توان گفت یانی (۴۴۸-۴۶۷)

۴۵- می‌پرسند که ادب با خلق چیست و ادب با حق چیست (۴۶۷-۴۹۲)

آغاز: بسمله، الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و لا عدوان

الاعلیٰ الظالمین والصلاة والسلام علی رسولہ محمد و آلہ اجمعین و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی عباد اللہ الصالحین .

قال الصدر الامام شیخ الاسلام قدوة الابدال مقبول الطوائف رکن الشریعة سلطان الطريقة ناشر الحقیقة محیی السنة قامع البدعة قطب العالم الداعی الی اللہ المجتهد فی سبیل اللہ حاکم العدل فی بلادہ حجة الحق مقتدی الفریقین امام الحرمین ابو نصر احمد بن ابی الحسن بن احمد بن محمد النامقی قدس اللہ روحه و نور ضریحه . چون تایبان و باران ما بسیار گشتند و بهر ناچہتی افتادند ممکن نبود آمدن ایشان بہر وقتی ، از مادر خواستند و سوالها کردند [وروی باز زدند] کہ مارا بہر چیزی از این طریق اشارتی کنید ، تا دلہای مارا انسی و راحتی باشد و یادگاری باشد . چون سؤال کردند روی باز زدند و اما السائل فلا تنہر چون چنین بود ابتدا کردیم بدین کتاب و این را انیس التائبین و صراط اللہ المبین نام کردیم و بہر چه ایشان در خواستند جہد کردیم تا این جمع کردہ آمد... و این کتاب را بر چہل و پنج باب نهادیم و برین ترتیب فہرست نوشتیم تا اگر کسی در بابی ازین ابواب نظر خواهد کرد بروی آسان بود و مقصود از جمع این کتاب آن بود کہ دوستان ما در خواست بسیار کردند کہ ہر کسی در طریق حق دعوی ہمی کنند و ما را از حق بدانستن چارہ نیست کہ ما حق را بدانیم و آنرا پس روی کنیم و ہر کسی نو چیزی دیگر میگویند و ما در میانہ متحیر میباشیم ، نمیدانیم کہ راہ حق کدام است باید ما را بہر چیزی اشارتی کنید تا ما حق را از باطل باز دانیم و در بدعت نیفتیم و بہ دام شیطان و دیو مردم گرفتار نیاییم کہ ما بردست تو نوبہ کردہ ایم

و حق مادر کردن تو واجب و رجوع ماهمه با تست . و ما نیز اندیشه کردیم و صواب دیدیم هر چند نه مستحق این کار بودیم اما چون درخواستند چاره بود از آنچه دانستیم بذل کردن و بدانچه وسع و طاقت ما بود ایستادن که راه زنان دین بسیار گشتند و بدعتها در میان خلق آشکارا کردند و سخنان بر دعوی بی معنی در میان خلق افکندند تا مبتدیان که در آن می فکرنند بدان سخنان سیم اندود غره میشوند تا حق میان خلق افک شد و نهان و بدعتها آشکارا شد و فراوان شد ، و حق را پرده انکار بروی در کشیدند و در زیر خاک کردند و بدعتها را همه زینت هوی پوشیدند و بردل و چشم خلق بیاراستنده و خلق بیشتر متابع هوای اند تا از هوی آبادان گشت و عالم هوی بلند گردید و راه حق را خار بدعت فرو گرفت و روندگان راه حق متحیر گشتند . الهی به فضل و کرم خود به اصلاح آر! اکنون ما به توفیق خدای عزوجل این کتاب را آغاز کردیم و بناء این همه بر قول خدای عزوجل و بر قول رسول علیه الصلوة والسلام نهادیم ... آغاز نامه بدان که ما این کتاب را آغاز کردیم نه برای جنگ و تعصب را کردیم ، و نه برای بدگفت مسلمانان را ، و نه نیز برای آن نادرمیان مردمان ما را ثنا گویند و بستانید . از این همه هیچ نیست الله از بهر رضای خدای عزوجل . و نیز می بینیم که هر کس را خواجگی یا تناسایی می آرزو کند یا بد معاملتی یا زرقی ، یا میخواهند که بدعتی آشکارا کنند و می توانند . همه این درویشان فرادست گرفتند و این همه که بردادیم درین طریق تعبیه کردند و برخواستند و کرد جهان می کردند و هر کجا که نو تایی یا کسی که او را مرد کار خدای عزوجل

میباشد کرد ایشان می برایند، و ایشان را از راه حق می بر گردانند و در کوی هوا و بدعت می افکنند، و راه اباحت و زندقی در ایشان می کارند، و ایشان را از راه حق می بگردانند. تالا جرم می بینی که علم هوی چگونه بلند گردید و موج فتنه برخاست، و راه بدعت آشکارا شد تا از سر غیرت این کتاب را فرادست گرفتیم و به الهام حق سبحانه و تعالی این را بیان کردیم. چون به الهام حق می کنیم دانند که مداهنت نتواند کرد و از این همه عنبر در پیش می باز خواهیم که کسانی هستند که در راه بدعت افتاده اند مقصود ایشان نه بدعت است این عنبر را از بهر ایشان می کنیم، تا بگویند درنگرند و در اندیشند و باز گردند و بابه قول ما باز نگرند. باری داوری نکنند که آنکه ایشان را زبان دارد، و ما را زبان مؤمنان نباید که ما این کتاب را از بهر سود ایشان جمع می کنیم نه از برای زبان ایشان. چون حق تعالی سخن این قوم یاد کرد و مقامات ایشان در کتاب عزیز خود بیان فرمود قال الله سبحانه و تعالی «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحیبکم الله» چنین گفته اند که در ابتدای کار ایشان تا انتهای آن هزار و یک مقام است به قول خضر علیه السلام و آن بایزید بسطامی رحمه الله علیه، و به قول جنید هزار قصر، و به قول ذوالنون مصری رحمه الله هزار عالم، و به قول ابوبکر کتانی هزار منزل... و این هزار مقام منزلها است بسوی حق، روندگان پایندگان را نیز مقامات است، تا مرد را در کدام مقام فرود آرند که آن مقام وی است و هر کسی را مقام معلوم است همچنانکه فرشتگان را... شیخ الاسلام انصاری گوید رحمه الله علیه که روندگان این راه سه گروه اند: محققان و مدعیانند

و گویندگان از سماع آنان که محققان در نور بر سخن ایشان پیدا است، و آنان که مدعیانند بی حرمتی بر سخن ایشان پیدا است، و آنان که گویندگانند از سماع بیگانگی بر سخن ایشان پیدا است. و این هر سه قوم سخن از کوی خویش گویند. این کاریست که استاد این کار یافت نیست. و هر چیزی را نخست جویند آنکه یابند. این حدیثی است که نخست یابند آنکه جویند. طلب این بی یافت بیگانگی است ازین حدیث. درستی این حدیث آن بود که طرفه العینی از شش چیز خالی نباشد از تعظیم امر و بیم مکر و لزوم عذر و خدمت به سنت و زیستن به رفاقت و بر خلق شفقت. باز این حدیث شش چیز است که از وی پیدا آید، شریعت با حقیقت یکسان گردد، هر چند که شریعت همه حقیقت است، و بنای حقیقت بر شریعت است.

شریعت بی حقیقت بیگار است و حقیقت بی شریعت بی کار است . . .

اما بدانید دوستان ما که ما خراستیم تا مسایل شرعی که بدان حاجت است اندر اول این کتاب بیاریم، ولیکن اندیشیدیم که آن را کتابهای بسیار است، و دوستان که این کتاب را در خواستند گفتند: ما را از شریعت آن قدر که بدان حاجت است معلوم است ما را سخن راهروندگان بهر چیزی اشارتی کنید تا هر کسی ما را از راه حق بتواند گردانید که راهزنان دین بسپارند. پس ما به مسایل شرعی از این سبب مشغول نگردیدیم، و بسخن راهروندگان بهر چیزی اشارتی کردیم. تا اگر کسی را از ایشان مراد آن باشد که بر راه اولیاء و محققان برود از جای دیگر نباید جست. که این عملی است

که بنزدیک هر کسی نباشد و هر کسی را بدین علم راه ننمایند مگر آنکس را که خدای عزوجل او را توفیق دهد تا دل از دنیا و ازدون او و از هر چه شغل این جهان است فارغ گرداند، آنکه آنکس را علم باطن آشکار باشد، و بکارها بینا گردد، و حق از باطل بازدارند. و یک مساله از علم باطن به از بسیاری علم ظاهر. قال رسول الله ص: «ذرة من اعمال الباطن خیر من اعمال الظاهر کالجبال الرواسی» و این راه را و این مقامات را علم باطن بپایند تا مرد را از درجات به درجات رساند. و این هزارویک مقام که یاد کردیم درین کتاب است درین چهل و پنج باب که یاد کرده اند.

انجام الهی ما را از بی ادبی و بی حرمتی نگاه دار و شومی بی حرمتی و بی ادبی فراموشان بحرمة (بحق) محمد و آل الطاهرین صلی الله و سلم علیه و علی آلہ اجمعین الطیبین الطاهرین آمین (صلی الله علی صحبه و آلہ و اصحابه و الصلحاء الراشدین ... یا رب ما را با ادب و حرمت دار، از بی ادبی و شومیش دور بدار)

گزیده‌هایی از متن

همچنانکه سوره برائت در شأن مشرکان و منافقان آمد ایشان را فضیحتی بود و مومنان را نازشی، این کتاب نیز هم چنان است. مخلصان و محققان را نازش است و مدعیان دروغ زن را و زندقان را گدازش. هر دورا زیادت باد نا جاوید، ان شاء الله تعالی!

سوزش دشمنان و نازش دوست هر دو تا روز حشر باقی باد (ص ۱۴)

اما حکیمی بیتی هم میگوید:

فرداست خمار کامشب مستی (ص ۱۷)
و این بیتها از سر این کوی و از سر این واقعه گفته شد ،
القطعة :

رفت آن شب تار يك ودمید صبح سعادت
آورد یکی ورد بمن باد عنایت

بدمید ازان ورد یکی بسوی وصالش
افکنند درین جان و دلم نزار محبت

زان نزار محبت تن من گشت بفریاد
کین چیست کنون و چه بدان خواب به غفلت

بر خیز ازین خواب که این کار نه بازی است
وین را نتوان یافت به تدبیر و به حیلت

آن را که نهاد است فرستند بر او
از چاه برارند و نشاوند به ملکیت

این دولت عارف بود از فضل خداوند
وین خلعت معروف است از کان صفاوت

ن کتایبه آن کتایبه ساله پیشه نکتایه
(ص ۲۳)
دیر مردار جوی مرید را دانی مردار جوی کند چنانکه حکیم
گفته است:

فمن کان الغراب له دلیل فناوس المجوس له مقیل

هر که باد و نان نشیند همچو دوان دوان شود
با خردمندان نشین تا مدح تو افزون شود

شاگرد از استاد همان آموزد که بیند . گفته اند که گر به بچه

بانگ از مادر آموزد. اما اگر از پیر باز طبع یابی که به شریعت آبادان باشد و همت وی زنده باشد که گیرد و هیچ کرد مردار نگردد، باید که دست از دامن وی باز نداری اگر ترا همت کار باشد. زیرا که پیر باز طبع ترجمان حق باشد، و هر چه بر زبان وی رود همه حق رود، و همه راست باشد، و اقتداء بوی کردن صواب باشد، اگر قبول کند. آنگاه مرید باید که همه مراد و هوای خویش و فهم و عقل خویش را در باقی کند و پیر را گوید که من اکنون از بتخانه روم بیرون آمده‌ام، اسلام عرضه کن. مرید خویش را نوبت روم داند، و هر چه پیر گوید بران باشد، و هیچ از گفتار و کردار پیر باطل نداند، و هر نوع که پیر خود را بیند بروی داوری نکند. به مثل اگر پیر را بریت پرستیدن بیند داوری نکند. (ص ۸۵-۸۶)

دوری ز من و جفت غم و تیمارم

انده ترا بیاد تو میدارم

از بسکه به دل وصف ترا بنگارم

در هر چه نظر کنم تویی (می) پندارم

(۹۳)

چنانکه حکیم بیتی گوید:

می بنماید ز عالم از قاف به قاف محجوب رغین و باز کرده سر لاف

(ص ۹۷)

اما بیتی گویند:

ای کاش من این دودیده بردوختمی

تا کم زد می دیده و کم سوختمی

(ص ۹۹)

... مردمان در مثل چنین گویند: نه هر که بگوید زبانش بسوزد، نه هر که شکر بگوید دهانش شیرین شود.

(ص ۱۰۴)

فرد .

نه روی شدن نه روی اقدر بودن درپای بماندم از در بخشودن

(ص ۱۹۴)

چنانکه حکیم بیتمی می گوید:

فردا همه بیدلان بهم بر خیزیم دردا من دلبران خویش آرزیم

(ص ۱۹۶)

چنانکه در مثل گفته اند: روبازی کن که عاشقی کار تو نیست

(۲۰۲)

بوزر بوز جانی گوید رحمة الله علیه:

يعرفنا من كان من جنسنا وما فر الناس لنا من كرون

(۲۱۲ و ۳۳۰)

فرد :

ترا در خانه گنجست و تو درویش ترا مرهم بچنگست و تو دلریش

(ص ۲۵۷)

چنانکه حکیم می فرماید:

رقص دین ساخته ایمان غزل و شمع دلیل

لب شاهد غرض و مقصد و فعلی که حرام

اگر این راه حق و سنت و تقوی و هدی است

روز گار نو شد ای پیر سراسر پدram

واگر اینست به عمری تو زبان کار شدی

ای فرو کرده یکی دام و در افتاد بدم

(ص ۳۰۱)

ع : مرد بیمار دل چنین باشد (ص ۳۰۳)

چنانکه حکیم فرماید ، بیت:

دعوی مکن که معنی از تو طلب کنند

فردا به اهل دعوی کار عجب کنند

هر که بکوی دعوی اندر نهد قدم

او را به تازیانه بلوی ادب کنند

(ص ۳۲۸)

چنانکه حکیم بیتی میگوید ، فرد :

تا روی نگونه بینی عاشق نشوی تا عشق ترا نگیره و امونشوی

(ص ۳۳۵)

چنانکه حکیم و عاقل گوید ، بیت :

این شعر دقیقی و عقیقی و عمادی است

با بربط خوب آید با روح وریا حین

توحید بود نعت خط و غالیه بر ماه

تصدیق بود عشق خم زلفک مشکین

وین رقص تو گویی ز نماز شب و آنکس

بهرتر که نه فرش است و نه بسترونه بالین

هیئات کجایی وز حق چون و چرایی

کو سوره طه و کجا سوره یاسین

آن برسر دوراه پدید آید و اینجا
پیدا است بتزویک خردمند همه این

حکیم درین باب بیستی میگوید :

بر محمد که رسول است درود از ملکی

که نگهدار جهان است و خداوندانام

بر امامان حق از ایزد حق رحمت یاد

بر توای نایب ابلیس ز ابلیس اسلام

(ص ۴۰۱)

چنانچه حکیم گوید:

نه روی شدن نه روی اندر بودن بر پای بماندم از در بخشودن

(ص ۴۱۳)

آنکس که خیر ندارد کار آسان است

کار آن دارد که در خم چو گان است

ای هر که بجان خویش بر لرزان است

گو در حد خویش رو که کار آسان است

(ص ۴۱۸)

تا دادر زلف تو از کفر نشان روی تو همی نشان دهد از ایمان

من مانده میان کفر و ایمان حیران گاهی گویم ازینم گاهی ازان

(ص ۴۵۰)

از جنگ فراق خیزد از صلح وصال

چونست که از صلح میگریزی همه سال

یا جنگ مکن یار فراقت بمنال

کاسباب فراق نیست جز جنگ و جدال

(ص ۴۶۶)

گفته اند که توبه نصح آنست که مردی بوده است نام وی نصحاً کارهای بد کرده و مالهای بسیار برده و خصمان بسیار جمع کرده، ناگاه (آنکه) فضل خدای عزوجل ویرا دریافت و توبه کرد و هر مالی که داشت با خصمان داد و هر خصمی که خشنود می توانست کرد خشنود می کرد و مال پاک با خصمان داد. مردی بیامد و گفت ترا چیزی بمن می باید داد. و او هیچ چیز دیگر نداشت مگر عورت پوشی از میان باز کرد و بروی انداخت، و گوی آب بود در آن گو آب نشست. توبه نصحاً این بود که حق سبحانه و تعالی مارا گفت: توبه چنین کنید. و توبه بر همه فریضه است (ص ۴۷-۱۶ پ ملک) (این بند در مفتاح النجاة هم هست و از تفسیر سوریانی گرفته شده است)

(دباجه آقای دکتر یحیی مهدوی بر قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری ص ۱۳ - مقاله ایشان در مجله دانشکده ادبیات تهران درش ۴ س ۱۳ ص ۱۶۵ - مفتاح النجاة چاپ آقای فاضل ص ۴۳ و ۱۰۳ و ۲۲۸)

در حکایت آورده اند که ولیدی از خانقاه عبدان زاهد رحمه الله علیه بیرون آمد، او را پرسیدند که نماز و روزه فرض هست؟ گفت: نه، مفروض است. ویرا بگرفتند و گوش از سروی برکنند و بسیاری خواری بکردند. چوی این خبر به عبدان زاهد بردند که فلان ولی حق تعالی را بسیار زدند که او از تو روایت که نماز و روزه فرض نیست،

مفروض است! عبدان گفت: نیک کردند، تا او نیز دیگر مسأله خواص را باعام نکوید، هر که سخن خاص باعام به صحرانهاد مکافات وی آن باشد که گوش وی از سروی باز کنند. سخن محققى را هم محققى باید که توان شنود که آن محقق چه میگوید، چنانکه در مثل گویند که: رستم راهم رخش رستم کشد (ص ۴۵۶)

و هر که ظاهر وی به شریعت آبادان نیست در هر مقامی که هست نگر تا از وی هیچ چیز قبول نکنى اگر چه بینى که بر هوا پردو برابر می رود در آنش میشود و شبى از مشرق به مغرب می رود. نگر تا ناپنداری که وی از دام دیو جسته است. زیرا که ابلیس همان میکند و همه جادویان که در کار خویش استاد تمام باشند بشبى بچاه بابل میروند و باز می آیند نگر تا بدین فریفته نشوی که کسی شبى چندین فرسنگ می رود و یا بشبى به کعبه می رود و یا گوید که من خضر را، صلوات الله علیه، می بینم. زینهار که کسی را که بر شریعت نبینى ازینها هیچ به قول وی نکنى. دیویست که او را ام صیام گویند. کسی در چنین مقامات باشد آن دیو که بر وی مسلط باشد وی دعوی آن کند که من بدل خضرم پیش قرایان و تائبان آمیم و ایشان را کرامات نمایم و گویم که من شمارا شبى به کعبه برم و باز آورم. و بر دو باز آورد. و این کس بخرد این را که من کعبه بودم و قرین خضر بودم. و از وی علمها آموزند چنانکه بسیار علماء در آن فرومانند. نگر تا ازینداشت و قرائى خوینى درین سخن ننگری و نکوبى که آن مرد این سخن قیاس کرده است. زینهار که آن سخن هیچ از قیاس نیست که همه از سر واقع میگویم و برخی از قول خداوندان معامله که درین کار افتاده اند

ومرا حکایت این حال گفته اند. از خداوندان معامله شنودم که ویرا این واقعه پیش آمده بود و مرد معتمد بود و راست گوی و معتمدان دیگر نیز از وی شنودند و من بدین دو گوش خود از وی شنودم که وی گفت که شبی در خانقاه را حلقه زنجیر بیفتاد و مردی از در درآمد و مرا گفت که خیز تا آنچه ترا دل میخواهد راست کنم! گفت که: من بر خاستم و گفتم که: تو کیستی؟ گفت که: من خضرم. و دیر گاه بود که مرا آرزوی آن بود که مرا پایگاه آن باشد که به حج روم. چون گفت که: خیز تا ترا به حج برم، گفتم که: کار بر آمد. بر خاستم و او مرا به حج برد و مرا گفت که: اینک خانه کعبه، طواف کن. من گرد آنجا بر آمدم و آن را طواف کردم تا وقت سحر بودم و دلش مشغول می بود تا کی باز کردم و با خانقاه روم. چون من در اندیشه بودم. وی باز آمد و گفت: خیز تا به خانقاه برم. من بر خاستم و به خانه در آمدم و در خانقاه رفتم با امام و دانشمندان نماز بامداد گذاردم. همچنین هر شب باز آمدمی و مدتی مرا بدان جای می برد و باز می آورد و من هیچ شک نکردم که آن خانه کعبه است یا نه؟ و درختان میدیدم، گفتم: آن چیست؟ گفت: ترا بآن سؤال چه کار! خاموش که این خرما بنان است! تا همچنین یکچندی بر آمد. روزی دانشمندی در من نگریدست، گفت: نمونه همانی که بودی از راه برگردیده ای؟ من گفتم: چه میگوی؟ بلکه تو از راه برگردیده ای، من چگونه از راه برگردیده باشم که هر شبی بخانه کعبه می روم، چه جای بیراهی است؟! گفت: که ترا بدانجا که میبرد؟ گفتم: خضر. دانشمند گفت: امشب که خضر ترا ببرد برای خاطر ما باوی بگویی که: من امشب باز بمانم تا فردا

در اینجا عبارت کنم. فرداشب که تو باز آیی با تو بخانه باز آیم. دانشمند
 اورا برین راست داشت که امشب که خضر ترابه کعبه بردنو آنجا باش
 تا بروز که روشن گردد، و مرد از دانشمند پذیرفت که چنین کنم.
 چون وقت خفتن در آمد در خانقاه را زنجیر افتاد و در باز شد و آنکس
 در آمد و گفت: خیز تا برویم! آن مرد زود بر خاست و برفت چنانکه هر شبی
 تا وقت در آمد و گفت: خیز تا برویم! آن مرد گفت که من امشب
 اینجا می باشم تا بروز اینجاها رازبارت کنم، فرداشب که تو باز آیی
 با تو باز کردم. گفت که: نشاید، خیز که تا برویم! گفتم که: من
 امشب باز نخواهم رفت. گفت که خیز که نه آن جای تست، بروز هر
 کس ترا بیند، بر خیز تا بر گردیم! گفتم: لا حول ولا قوة الا بالله العلی
 العظیم. امشب من باز نخواهم آمد. چون این بگفتم، وی گفت که
 میاموزاد از بن بتر آنکس که ترا این آموخت! این بگفت و ناپدید
 گشت. من هم آنجا می بودم تا صبح بر آمد. چون نگاه کردم آنچه
 مرا میگفت که خرما بنان است، همه بنهای گر بود. آنکه میگفت
 که این خانه کعبه است رباط ویرانی بود که ما آنرا کلاته کوف
 خوانیم، و آن کلاته در ناحیه ماست و معروف است. و آن مردم هم
 از ناحیه ما بود از روستای پشت، نام وی احمد شیرین پسر استاد
 ابوالقاسم قاینی از دهی که نام آن ده گردود در ناحیه سر روستای
 پشت است، و این دانشمند که احمد شیرین را نصیحت کرد دانشمند
 ابو حفص بود، رحمة الله علیه. احمد شیرین چنین بود که گاه که وقت
 وی خوش شدی جمله جامهای وی چنان گشتی که گویی مردی بر-
 آنجا کشته اند، از بس که سرخی که از وی جدا گردیدی، و دوسه

روز بولوی خون گشتی، و چندان مجاهده کرد که خدای داند، و مصلح
و مصلح زاده بود. می نگر که دیو ارا از راه برده بود. و اگر بگوش
خویش از وی نشنیده ام دو گوشم کر باد.

ای دوستان و عزیزان من مقصود ازین سخن نه آنست تا شما
را حکایتی بر گویم تا شما آن حکایت بشنوید و از سر این در گذرید.
مقصود ازین آنست که تا شما بدانید که درین راه چند گونه استادانند
که راه دین میزنند. در هر مقامی که باشی آنجا نو دشمنی است و نوراه
زنی است. بدان که کسی اندک نیکویی بیند بر خویشان یا بر کسی
دیگر پس بران اعتماد نتوان کرد. هر که دوست دارد که او را کرامات
باشد هم کرامات راه ویرا بزند، زیرا که هر مرغی را بگیرند آن
چینه که آن مرغ دوستر دارد بردام او ریزند، و آن مرغ را بدان
چینه بگیرند. و هر کجا که وی فرود آید دزدان مسکن او را بگیرند.
و هر مرغی که صیاد مسکن او را بداندست و چینه وی بداندست که وی
چه می خورد و کجا می نشیند و چه درست می دارد، وی در دام صیاد است.
هر چه نه خدای و نه طلب رضای ازست همه وبال و دام است و همه
طمع است، و او در دام گرفتار است. هر کرام مقصود حق است و رضای
اوست، اگر چه هیچکس با او یا ونیست و همه خلق دشمن و بند، هیچ
باک نیست. و اگر هم خلق هر یکی ابلسی کردند چون فراتور سند
همه ترا غلامی کنند. تو مرد باش و در هر چه باش، مقصود او را دان و
و بر راه او باش در مرگ و زندگانی درین جهان و در آن جهان، تا هیچکس
را در دو جهان با تو کار نباشد. چون تو او را باشی او ترا باشد (ص ۴۳۷).

۴- بحار الحقیقة که در سال ۵۲۷ در هشتاد و اند سالگی املاء کرده است (دیباچه مقامات ص ۵۱ - روضة الراحین ص ۱۱) در بابهای آن چند عنوان حکایت هم آمده است، بیتهای فارسی و رباعیه‌ها و شعر سنائی (ص ۲۷۲) در آن دیده میشود. در آغاز بابهای ۳ تا ۵ و ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۷ و ۱۸ مانند این عبارت «شیخ الاسلام... چنین می‌گوید، می‌بینیم و همین خود میرساند که این کتاب باید املاء او باشد یا اینکه دیباچه‌ها از شاگردان او است چنین است فهرست بابهای آن:

- ۱- فی تفسیر انا فتحنا لک فتحا مبینا (۲۷) با یک عنوان فصل
- ۲- فی قصة خضر و موسی (۴۴) با دو عنوان فصل
- ۳- در آفرینش هر چیزی و تعبیه‌های آن (۶۲)
- ۴- در محبت و خلت و مودت و عشق (۸۲) سه فصل دارد
- ۵- در بیان کردن طریقهای هر کس و در بیان راه گورگان و جهودان و ترسایان (۱۰۷)، رد سخن صباحی رامی‌ماند و رد اصل تعلیم رامی‌ماند و نقل پاسخ شیخ است بگروهی که در این باره پرسیدند. دو فصل دارد
- ۶- در بیان کردن رحمت با عاصیان (۱۲۷)
- ۷- در بیان کردن طینت آدمیان از آب و خاک (۱۴۲)
- ۸- در بیان کردن اسرار ربوبیت با خاصگیان (۱۵۵) دو فصل دارد.
- ۹- در بیان کردن سیرت اولیای خدای عزوجل (۱۷۶)

(در بیان لطف و کرم حق سبحانه و تعالی با گناه کاران امت محمد)
(متن)

۱۰ - در معنی و اسرار «یا ایها الذین آمنوا رکعوا و اسجدوا»
(۱۹۲) دو فصل دارد

۱۱ - در بیان کردن معانی «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و
اموالهم بان لهم الجنة» (۲۰۹) پاسخ پرسش است

۱۲ - در بیان کردن معانی «ما اصاب من مصیبة فی الارض و لافی
انفسکم الا فی کتاب...» (۲۲۲)

۱۳ - در بیان کردن قرآن که چون می باید خواند (۲۳۹)
۱۴ - در بیان کردن علم و حکمت و فرق میان آن (۲۶۲) يك
فصل دارد

۱۵ - در بیان کردن داشتن دنیا که اولیای خدا دارند (۲۷۹)
يك فصل دارد

۱۶ - در بیان کردن نجات بنده و شرح آن (۳۰۳) پاسخ پرسش
است .

۱۷ - در بیان کردن طالبان درگاه الله (۳۲۳)
۱۸ - در بیان کردن قرین نیک و بد (۳۴۷)

آغاز هو المستعان . بسمله . الحمد لله رب العالمین و العاقبة
للمتقین و لاعدوان الاعلی الظالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین و علی خلفائه الراشدين و ذریاته ائمة الدین و سلم تسلیما کثیرا .
خواجه امام شیخ الاسلام معین الدین قدوة الابدال رضی الفرق صدر-
المشایخ ناصر السنة مقتدی الائمة مقبول الفریقین امام الحرمین

ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی ثم الجامی قدس الله روحه العزيز خواست که در آخر عمر دوستان و مریدان و فرزندان خود را ادا ملامت خود را به دعا بدارد تا ایشان بدان یادگار نگردد و ما را به دعا بدارد تا مرا و ایشان را از ان نیک افتد. بسیاری تامل کردم و بهر دریای فرورفتم و در جمله بحارهای ازل و ابد تفکر کردم ... مفیدترین همه علوم علم توحید و علم حکمت دیدم. چون در کتاب خدای ... و در اخبار رسول ... و در اقوال علماء و فقهاء و صوالح و خاص و عام می‌یابیم که سخن حکمت و علم حکمت چه قدر دارد خواستیم تا این کتاب را بنا بر علم حکمت نهیم و این کتاب را بحار الحقیقة نام نهادیم ... این کتاب را تصنیف می‌کنیم ... ما را هشتاد و اند عمر است

انجام : چنانکه خبر بدان فاطم است که دشمن و قرین بد تو آن که در میان دو پهلوی تست که «اعداءك نفسك التي بين جنبيك» و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

گزیده

بوزر بوز جانی ، رحمة الله علیه ، درین معنی بیتی می گوید .

بیت :

توبه به علم ازل مرا دیدی

دیدی آنکه به عیب بخردی

توبه علم آن و من به عیب همان

ردمکن آنچه خود پسندیدی

خواجه سجزی در کتاب جواهر آورده از رسول (۹۷)

واهل صلاح و اهل سنت و جماعت را نولقبی و ناهمی نهادند: بعضی را مبتدع بعضی را مشبه بعضی را معتزله بعضی را کرامی بعضی را حنبلی بعضی را اشعری بعضی را زعفرانی بعضی را بادنجانی بعضی را مرجی بعضی را رافضی بعضی را اباحتی بعضی را ملحد (ص ۱۲۱ باب ۵) اکنون دوستان و برادران ما بدانید که این کتاب نه از آن است که بدین جنگ و جدل توان کرد یا مناظرهٔ صدور و امرای و سلاطین را. بلکه این کتاب آن را شاید که بیچارهٔ ضعیفی در شبهت یا بدعتی یا دام شیطان بمانده است. و اگر عمر خود از گاهی یا کوهی شبهتی یا خللی در راه او افتاده است و اگر شیطان در راه او کمین کرده است و او را غروری داده است و اگر در راه شریعت او کمراهی و یا اباحت گویی یا زندقی و بداعتقادی چیزی در افکنده است، او به نور این حکمت و بدین سخنان توحید مرهم دل خود کند و آن بسیاری بیماران دیگر. نگر از سردان شمندی، و از سر ناشناختگی خود در این سخنان و درین کتاب ننگری که دین خود و آن دیگران بر باد دهی. بسیار خواجه امامان هستند که درین سخنان بسیار در اندیشند و ازین هیچ ندانند آنکه گویند این هیچ نیست که ما این سخنان نشنیده ایم و در هیچ کتاب ندیده ایم، چون نشنیده باشند و دل ایشان این شرح ندارد که این سخنان را برگیرد، چه کند. سخن هست درین کتاب که هرگز بردل و خاطر هیچ مدعی گذر نکرده است و بر زبان ایشان نرفته است. و در بابی ازین نوع که میگویم فصلی و دو سه درست. در کم بایست که نیست و باب هست که اغلب آن باب خود ازینست. اما تو هر چه میدانی

میخوان و نصیب خود بر میگیر و هر چه ندانی از سر آن فرامیگذر تا در رنج و کفت و گوی نیفتی و دین خود و آن دیگران بر باد ندهی. بسیار سخنانست که در کتاب پیشینگان نبشته اند هنوز از آن هیچکس هیچ چیز بنمداخته است. و اگر کسی نیز به اول وهلت که این کتاب بر خواند، سخنی باشد که او را معلوم نشود، و سهل تر فرا گیرد تا آنگاه که معلوم شود. و این همه که من میگویم شفقت تمام است که بر قومی می برزم تا دین خویش بر باد ندهند. و قوم درین کتاب هیچ تصرف نکند یکی زیرک تمام و نادان تمام، زیرا که دانا خور میداند که چه می شنود و چه میگوید و نادان خود فارغ باشد که نداند که چه میشنود. اگر مردمان گویند که نیکست، او نیز گوید نیکست، و اگر مردمان گویند بدست او نیز گوید بدست. پس بر این سخن ایشان هیچ نتوان ساخت. اما درین کتاب فواید بسیار است اهل علم و عقل و معرفت را. خود را ازین فواید محروم نباید گردانند به سخن هر صاحب غرضی. ازین کم عقلان و کم علمان بسیارند که نه از چیزها فایده گیرند و نه بگذارند که کسی نیز فایده گیرد. اگر بهر دین کسی را بر نخواهد خواند باری از بهر ریای باید خواند که درین کتاب چندانی سخن بکرپر معنی است که در عالم بگردی نیایی، و هر جا که بگویی زبان و دست همگمان فرو بندد. اما باری بر باید خواند که آن سخنان او را خود در کار کشد و کحل دیده معرفت او گردد و او را از سمک تافلک بر کشد، چون سرمایه ای وی فرادست آورد. آنکه او هیچ چیز ندکی دارد او خود آب کشد و بر لب آب ترو تازه گردد و سبزی نماید. و اگر خواهد که سبزی نگردد آب خود او را حیات دهد و سبزی گرداند و نفع او به خلق رساند. اما

از خشک هیچ چیز نیاید و جز آتش را نشاید. ای برادران و عزیزان ما نگرید تا در میان مسلمانان و اولیاء خدای عزوجل چندان دوری ننمایید که از کنار آب چندان دور افتید که خشک گردید و هلاک شوید. بر لب آب حیات دریغ بود خشک شدن و از معنی دور ماندن خاصه درین روزگار پرفتنه مخاطره که رسول صلی الله علیه و سلم، برین روزگار بگریست. قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «سیکون بین یدی الساعة فتن کقطع الیل المظلم یصبح الرجل فیها مؤمنا و یمسی کافرا و یمسی مؤمنا و یصبح کافرا. ینبع اقوام ینهم بعرض قلیل من الدنیا» ترجمه خبر چنین باشد که رسول علیه السلام، میگوید که: «زود بود که در آید روزگار بر امت من پیش از قیامت و در آن روزگار فتنه ها باشد چون شب تاریک. بامداد مرد برخیزد در آن روزگار مؤمن و شبانگاه کافر گشته باشد. و بسیار باشد که شبانگاه مؤمن بود بامداد کافر گشته بود. و قومی باشند از ایشان که دین خویش بفروشند باندکی از متاع دنیا.» چون رسول علیه السلام، بر ما و برین روزگار بگریست است و آن روزگار است که ما بدان گرفتاریم. ای برادران و عزیزان نصیحت مرا در خویش نگاه دارید و بدانید که اگر جمله دنیا از آن یک تن باشد از آنجا که راه خردمندانست گرای آن نکند که بدان بازنگری. اما خردمند کو؟! و ما این کتاب را گنج حکمت نام کردیم. باری باید نگریم تا حکمت چیست و نور حکمت در دل چه فرونشاند و چه بر فروزد.

(۱۶-۲۱)

کسانی اند که پیوسته در او رادند، و فضایل میگذارند، و فریضه

می ناسند ، و سر به ورود فر و میدهند. و مردمان ایشان را بدان می ستایند. و ایشان می پندارند که بر کاری اند ، فریضه ناسان فضائل گذار اند ، و دستنبویه شیطانند. فومی دیگر ند که میگویند که ما قهر نفس میکنیم ، وهوی را تربیت میدهند ، و آن را مجاهدت نام کرده اند. شمه ای از آن بگویم تا شما و دوستان مادران نگرند و از آن حذر کنند. بسیار کس بود که روز چند روزه فضایل دارند ، و مردمان او را بر زبان گیرند که فلان کس مرد نیک است که او درین گرمای گرم چنین روزه میدارد . و او شرب ستایش مردمان بیابد ، و آن پیشه گیرد ، و زنی جوانی دارد که او را شوهر حاجت است. هر چند فراوی گویند : روزه بکشای ! گوید که : من چند گاه است که روزه نگشاده ام. آخر مردمان چه گویند . البته که من روزه نکشایم ، تا آنکه که آن زن جوان در فساد افتد . و این فضایل گذار می پندارد که : بر کاریست . آن همه شاخیزست از نهاد شیطان . نگر که دوستان ما چنان نکنند .

و قومی دیگر باشند که بر ایشان زکات فریضه باشد ، و ایشان قرائی و شب خواستن و نماز فضایل فرا کردن گیرند ، و چندان قرض و خون درویشان در کردن ایشان . و مردم میگویند اینت پارسامردی که فلان است . و او نیز بدان رسن فرا چاه شود که من پارسام . دیگر است که قرائی و ربا خوردن و دادن پیشه گیرد ، و جامع قرآن بر گیرد ، و بدل قرآن غیبت و بهتان مسلمان میگوید . هر چند فراوی میگوئی چنین نباید کرد ، زبان نگاه دارد : گوید تا کی گوئی ؟ آخر من شب تا روز جامع در دست دارم ، خدای ، عزوجل ، مرا بدان قدر که من غیبتی بگویم ، و اگر باری بکنم ، مرا عقوبت نخواهد .

دیگریست که دعوی آن کند که آسایش مسلمانان جویم،
و در آن آسایش جستن هر روز چند مسلمان را بیازارد، و یکی را آسایش
ندهد.

دیگریست که میگوید که: من نفس را می مالش دهم، و خوار
کنم، و ازین حرام بران حرام خوار شود، و دین خویش و از آن
دیگران نیز بر باد میدهد؛ که من نفس را می مالش دهم. اگر هزار
دینار بوی دهی، که هرگز از آن باز نگردد، از بس شرب که در آن
دارد.

دیگریست که شب و روز نماز به جماعت نگذارد، و به کسب
دنیا مشغول گردد، و مال حلال و حرام جمع میکند که من آن را از
بهر مسلمانان مبکنم. و اگر مسلمانی را بدو حاجت باشد، در می
فراوی ندهد، و گوید: الحمد لله که مسلمانی را از دست رنج من
آسایش بود.

دیگریست چندان رنگ و ناموس بر سازد، و چندان مرقع
بر هم دوزد، و سبالت به سوهان کند، و درویشان را بردام بندد، و
چندان مال حرام جمع کند که چند دینار زکات بر وی فریضه شود،
و هنوز می ستاند؛ و میگوید که: من از بهر دویشان وضعیفان می ستانم.
و اگر در ریشی را از کرسنگی می جان بر آید، یکتانهان فراوی ندهد.
و اگر درویشی مستحق بر در سرای وی بگذرد، و اگر از آن ده که
اودرانجا باشد نای نان بوی دهند؛ در خون وی سعی کند، که چرا
من درین ده بودم تو درین ده آمدی.

دیگریست که شهر و ولایت و دهها بر خود و فرزندان خود قسمت

کند که فلان ده و فلان شهر درین ولایت آن تست ، نگر بدیگر
دبها در نروی که آن ده ازان فلان است ، و شما برادرانید ، نا از
یکدیگر تان کراهیت نباشد . مال مسلمانان هر یکی به قوطلسمی و
نورنگی خود را حلال میدارند ، و از سر این اعتقاد و این اخلاص در
در مسلمانان و در اولیاء خدای ، عزوجل ، تصرف میکنند . هر یکی شیطان
طریدی یعنی غولی کشته اند که راه دین بر مسلمانان مشوش کرده اند .
و هر یکی چندان او را در مجاهدت فرادست گرفته اند که گویی
هر یکی از زاهدان کوه لبنان اند . و قومی روی فرا ایشان داده اند
که ایشان نیک مردانند پارسا و زاهد . چنین می باید که اینها اند ، و هر
یکی را نام نیکو بر نهاده : یکی را شیخ الشیوخ نام کرده اند ، یکی را
صوفی نام کرده اند ، و یکی را درویش [نام] کرده ، و یکی را
دانشمند نام کرده ، و یکی را خواجه امام نام کرده ، و یکی را
زاهد نام کرده اند . چنین میشنوم که : هزار کس است در لشکرگاه
سلطان اسلام سنجر ، فدس الله روحه ، که خویشان را زاهد نام
کرده اند : یکی میگوید : من زاهد فلان امیرم ، و دیگری میگوید :
من زاهد فلان خاتونم ، دیگری میگوید : من مقری فلاتم ، دیگری
میگوید : من او تاد الارضم ، دیگری میگوید : من قطب جهانم ،
ای ناجوان مردان نا خدا ترسان شرم ندارید و به قیامت ایمان ندارید
که چنین عمل کنید ، این را و مانند این را مجاهدت نام کنید ، و قهر
هوی لقب نهید ، و با این همه نا کسی نیز تصرف اولیاء خدای ، عزو
جل ، بردست گیرید ، و زبان بر گشایید ، گویند آنچه تا لاجرم
اولیاء خدا را چنین دوست کرده اید . ای ناجوان مردان اگر آن

قوم که این میکنند اگر یکی را هزار بار کردن بزنی ، هرگز از آن برنگردد ، و از بس شرب هوی که ایشان در آن دارند ، ای ناکس بی حرمت اگر قهر هوا کنی ، و بر خلاف نفس کاری فرادست گیری ، بر خلاف خدا و رسول هوی پرستی را ریاضت و مجاهده نام کرده ای ، و غیبت و بهتان مسلمانان را عبادت نام کرده ای ، و سخن اولیاء خدای ، عزوجل ، را به طعنه و بسخریت راه سنت نام کرده . و از بدگفت پارسایان نجات جستن ندانم ، تا که برین سیرت ازین جهان مسلمان بیرون شوند ، یا نه . مکنید ای مسلمانان که این همه راه شیطان است .
(ص ۱۶۷-۱۷۲)

باب هفدهم

در بیان کردن راه طالبان در گاه الله . شیخ قدوة الابدال صدر المشایخ قطب العالم قدس الله روحه گوید که : طالبان در گاه حق سبحانه و تعالی شش گروه اند ، و هر یک به تفصیل گفته آید ، ان شاء الله عزوجل .

اما بدانکه اول قوم آنند که در منزل گاهند ، و قوم دیگر در راه اند ، و دیگر قوم بر در گاهند و قوم سه دیگر از روش خویش نه آگاهند ، چهارم قوم در پیشگاهند ، قوم پنجم در روش خویش بر آگاهی تمامند^(۱) . اکنون تفصیل هر یکی را فراشنو تا به حقیقت بدانی .

اول قومی که طالبان در گاه الله اند ایشان خاکیان و جاسوسانند که پیوسته جستجوی میکنند ، و چیزی میگویند ، و گفتگوی نه

۱- آشفتنگی و تشویشی در این شمارش دیده می شود .

بر بصیرت میکنند، ایشان نارسیدگان و نابالغان را هند، هر جای حکایت میگویند و میشنوند، و از هر کسی می پرسند که چه بهتر و چون باید کرد، همه آخربوی دردی و بی نهمتی نباشد، پیوسته ازین عالم بدان عالم و ازین دربدان در می روند، تا خود سرانجام کجا رسد، و روا باشد که همه عمر درین فراسرارند، و ایشان را از کار خدای عزوجل بیش ازین نصیب نباشد.

قوم دیگری که در راه اند ایشان از حکایت و از قیل و قال فراتر آیند، و به کار مشغول شوند، در ادای امر و نهی و شناخت حرام و حلال مشغول باشند، و کاری فرادست گیرند که اغلب بدانند چه میکنند، اما در راه و در گاه باشند.

قوم سیم که در منزل گاه باشند، ایشان آن قومند که ایشان همه کارها که کرده باشند، و می پندارند که راه برسید، و این مقام را منزل بهترین دانند و اشرف منازل شناسند، و اینجا فرود آیند و این مقام ایشان باشد.

قوم چهارم که بر درگاه باشند دعوی خاصگی کنند، و حاجبی و وکیل دری کنند، و راه فراندانند که چه میکنند و چه میگویند و از کجای می آیند و بکجا میشوند. حکایتی چند بیاموزند آن چند شبلی و ابویزید بسطامی و ابراهیم ادهم، رحمة الله علیهم اجمعین، و می پندارند که به حکایت ایشان کار راست آمد و به دوکان ایشان بنشینند، و حکایت مشایخ طریقت و ارباب حقیقت گفتن گیرند، نه بر بصیرت که هرگز اورانه از کار اولیاء خدای عزوجل خبر باشد، نه شناسد که ایشان خود که بودند، و نفس و قدم ایشان در چه کار

بود. همین حکایت چند برخی دروغ و برخی راست میگویند، و از سر ناپاکی خلق بدان صید میکنند، ذوق و حلاوت هیچ چیز ناچشیده و به جز از گفتم و گوی نصیب او نیامده.

قوم پنجم که از روش خویش بی خبرند، می بینند و می شنوند که قوم توبه کرده اند، و حال خویش می آرند، و نان کم خورند، و شب بر خیزند، و به گورستان شوند، و پلاس پوشند، و مردمان ایشان را عزیز دارند، و حکم ایشان بر مردم روان باشد. این قوم بامید آنکه تا با ما همچنین کنند آن کار فرا دست گیرند. با بسی رنج و تعب بی هیچ روشی که از کار به تقلید هیچ نخیزد، خاصه که از بهر خدای عزوجل نباشد. این همه از آن هیچ بر نمی دهد، که نه از بهر خدای راست. که اگر مردی در همه عمر یک کار از بهر خدای بکند، مپندار که آن هرگز ضایع خواهد بود. و اگر صد هزار کار بکند که نه از بهر خدای باشد، مپندار که هرگز یک ذره بر خواهد داد. کار از بهر خدا همچنان باشد که یکی است زرد آلو یا جوزی یا یک دانه توت توان دانست که آن چند باشد، چون در زمینی که موضع آن باشد در افکنی، و آن زمین آن را قبول کند، می نگر که چند بار دهد، از آن یک دانه درختی برآید، باشد که صد سال باشد، و پانصد سال بماند. هر چه در عالم مستوفی و محاسب، آن حساب بر نتوان گرفت. چنانکه حق سبحانه و تعالی میگوید: «مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبثت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة، والله یضاعف لمن یشاء، والله واسع علیم» اما آن است و هم آن جوز که در خانه انبار کنی هرگز یک شاخ درخت نروید، زیرا که نه در

موضع نهاده است. کارگران بر درگاه خدای عزوجل هم چنین اند. کس بود که بسیاری کار بکند و هیچ بر نخورد، زیرا که نه چنان کند که می باید کرد. بسیار کس بود که دانه‌ای از دست او بیفتد بر وید، چندان شاخ و بال کند که جهانی در سایه او بنشینند، و از میوه آن خورند. کار خدای را عزوجل اخلاص باید. و چون اخلاص باشد تخم در جایگاه باید کشت، تا بزبان نیاید. امیرالمؤمنین عثمان عفان، رضی الله عنه، چندان نفقا و خرجه‌ها کرد که کس نتوانست کرد، و همه به اخلاص کرد. و امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، سه قرص بداد. هر چند که هر دو از بهر خدای را بود، و هر دو به اخلاص بود. اما امیرالمؤمنین عثمان از سرهستی داد که نیز داشت، و امیرالمؤمنین علی از سر نیستی داد که او و خاندان او بدان محتاج بودند. می نگر که خدای عزوجل آن را چند جای جلوه داد. همه جا ادیم می پیراهند، و رنج آن می کشند، چون باد طایف بران نوزدهم ادیم باشد، اما نه طایفی. کار دوستان رنگ عنایت ازلی دارد، و با آن رنگ هیچ بر نیاید، و هیچ با آن برابری نتواند کرد.

اما قوم ششم که در پیشگاهند ایشان آن قوم اند که هر چه کردندنی بود و در توان ایشان در آمد بگردند، و هر چه دانستنی بود بدانستند، و هر چه گفتنی بود گفتند و بشنیدند، و هر چه خوردنی بود بخوردند. نه از طعام و شراب، که این خود همه کس خورد. از جامهای نامرادی و شرابهای زهر آلود و طعامهای جان کداز و جگر سوز خون ریز، که هر یکی تیریست که هیچ زره و خودشان در پیش آن نیاید. هر چه کسی خورد که میداند، هر چه که میخورد آسان باشد. اما

بر تقلید عمیاء این نوع نتوان خورد که جان و ایمان ببرده بر تقلید این طریق نتوان رفت. این طریق را رفیق آن کسانی باشند که هر چه دیدنی بود بدیدند و هر چه آموختنی بود بیاموختند، و هر چه رفتنی بود بر رفتند، و در صد راه بنشستند، اما هنوز از کار خبر ندارند، و کار به نزیبید. چه این کس که در مقام اول که در طلب است، و چه این کس که در پیشگاه است، همه یک رنگ دارد. اما آنکس که جهد بسیار کرده است بهمه حال، اهل رسم و اهل روزگار آنکس را فضلی مرتبتی افزون نهند

(ص ۳۲۴-۳۳۰)

کنج علم و حکمت و دانش بهم بهتر از کنج زر و کنج درم
(۷)

بوزر بوزجانی، رحمة الله علیه، درین معنی بیتی میگوید،

بیت:

تو به علم ازل مرا دیدی دیدی آنکه به عیب بخزیدی
تو به علم آنومن به عیب همان رد مکن آنچه خود پسندیدی
(۶۱)

اینجا چه کنی چه کردی کرد میدان

اینجا دم ازدهاست زخم پیلان

ای هر که در اید و بنازد دل و جان

رعیت چه کند سرای سلطان

(۱۰۰)

رو بگذر ازین که یار ما یار تو نیست

تو بازی کن که عاشقی کار تو نیست

در عشق مجنون و لیلی کتابها ساخته اند و بسیار عاشقان دیگر پیدا آمدند. اما از آن همه شان چند بیش بر سر نبامدند. دیگر هوس و سودا بوده است. اگر نه همچنان که آن مجنون و لیلی و واق و عذرا و ان صرخ بت و خنک بت و آن شعتری و مشتری و آن معشوق و قطر به بردادن این همه تطویل دارد (۱۰۰-۱۰۱)

از عشق خبر ندارد آن عاشق کوی آخر چیزی فکندش در تک و پوی چون منکر عشق دارد آن بوی آخر روزی به بیند آن زیباروی هر کسی از نوعی در عشق سخنان گفته اند جوان مردی نیز از سر خویش این بیت گفته است:

عشق ای پسر از دل اعتقادی باشد جان و دل و دیده را چه زادی باشد
زین هر سه گذشت اگر مرادی باشد آن عشق نباشد آن فسادی باشد
(۱۰۳)

غزل:

عشق او با عاشقان دارد هزاران بوی و رنگ
که چهره در که چو برق و که به صلح و که به جنگ

که ز نماز عشق او در دامن خرچنگ جنگ
که کشم بر اسب فضل او مقیمی تنگ تنگ

گر خیال عشق او بر که شبیخون آورد
کوهاها مون کند بیرون شود از سنگ سنگ

گر نسیم عشق او از سوی زنگستان رود
روم گردد بیکمان بیرون شود از زنگ زنگ

مطربان شاه اگر بوی شراب مهر او
 بشنوند و الهه شوند بی شک نهند از چنگ چنگ
 گر هزاران عقل و هوش و علم و فرهنگ آوری
 ذره عشقش رباید از دل فرهنگ هنک
 هر کرا در عاشقی جز عشق مقصودی بود
 زو خطا باشد که عشق او بر آرد رنگ رنگ
 هر بلا که غیب آید بهره عشاق ماست
 بی گمان از سوی او آید ز صد فرسنگ سنگ
 عشق او دریای پر گوهر پر از موج بلاست
 دور کن بیم نهنک و در بر اور تنک تنک
 احمد در کوی عشق ما کسی را بار نیست
 کوز خلقان خود تفاخر دارد و از تنک تنک

(۱۰۴-۱۰۵)

اگر خدات بدین قول می ثواب دهد خاک بر حجت و دلیل قرآن کن
 آیت و سنت و رسول و خبر همه در زیر خاک پنهان کن
 اگر تو هرگز از گفت خویش بر نخوری

مرا به مالک دوزخ برو کروگان کن

(۱۲۵)

آنچه عقلی بود گفته آمد ، و آنچه اخبار و قرآن گفته آمد ، و
 آنچه نصیحت بود کرده آمد ، و اصل کار آنست که از چنین مفتیان و
 چنین راه بران پرهیز کنی ، نادین تو و آن دیگران به سلامت بماند .
 هر که بر طریق اینچنین مفتی رود ، جای او در در که اسفل باشد ، و

مثل او چنان باشد که حکیمی میگوید، بیت :
 فمن كان الغراب له دليل قوم فناس المجرس له مفيل
 (۱۲۶)

حکیمی بیتی میگوید، بیت :
 گر بردوستیت هیچ نیاز است راه دراز است و بانشیب و فراز است
 راه رو و کاهلی تو پیشه مگیر باز مگیر از ره آنچه آلت و ساز است
 مقصد او حیرت است و مقصد عجز است مرکب او فضل و توشه درد و نیاز است
 (۱۹۶)

اینجا بیتی برگویند و آن این است :
 آن کار میان ما نه امروز نیست کین عهد [و] و فامیان مادر نیست
 آنکه که نه گاه بود و نه بیگانه بود، نه شب بود و نه زمان بود و نه
 مکان، نه جن بود و نه انس، او بود یکی
 (۲۱۰)

مرا این بیت خوش آمده است :
 آخر روزی غریب بسا خانه شود
 شهری زپی غریب بیگانه شود
 آن روز که غریبان با خانه شوند
 ای بسا خلقان که از یکدیگر بیگانه شوند
 (۲۱۷)

حکیمی میگوید :
 علم و حکمت چون به چنگ آری بهم
 گنج حکمت بهتر از گنج درم
 (۲۶۴)

چنانکه درویشان بی‌تی بگویند، بیت:

کار همه در ازل بپیداخته‌اند

قدری هر کس که هست بشناخته‌اند

امروز بهانه‌ای در انداخته‌اند

فردا همه آن کنند که دی ساخته‌اند

(۲۶۶)

شیخ ابوذر بوزجانی، رحمه الله علیه، در این معنی بی‌تی می‌گوید:

نرسد بنده را خداوندی جمله گفتم اگر خردمندی

بنده بی‌بند پادشه نبود بنده زان گفته‌اند در بندی

(۲۶۹)

درویشان بی‌تی بر گویند:

در کوه شوی پلنگ باید بودن در آب شوی نهنگ باید بودن

شاهین شوی باز چنگ باید بودن ورنه بهزار ننگ باید بودن

سنایی نیز بی‌تی می‌گوید بدین جای لایق است، بیت:

در که خلق همه زرق و قریب است و هوس

کار در گاه خداوند جهان دارد و بس

هر که او نام کسی یافت ازین در که یافت

ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک

روزها ایمنی از شهنشه و شهباز عس

(۲۷۲)

و هر که او به علم و حکمت و قضا و مشیت ازل کردن ننهاده است و

حکم آن نکرده است؛ هرگز نبود و نخواهد بود، تو خواه از زاهدان
 کوه لبنان باش و خواه از رهبانان ترسایان باش و خواه از مشرکان روم
 و خواه از بت پرستان هندوستان باش. از هر نوع که هستی میندار که
 تویی. و اگر بگو چیزیست و اگر بما چیزی بودی، ما بدین فرو نه استیدمی.
 درویشان بیستی میگویند، بیت:

من خواستمی که روی من ماه بدی

بر چرخ مرا خیمه و خرگاه بدی

دربان سرای من شهنشاه بدی

زین بیش بدی گر بنوام راه بدی

(۷-۳۰۶)

۳- روضة المذنبین و جنة المشتاقین که در يك مجلد است

و در محرم ۵۲۶ برای سلطان سنجر ساخته شده است. در دیباچه
 نسخه مجلس (ص ۵۱) آمده که ۳۱ باب در آن هست ولی در نسخه
 آقای موید ۲۳ باب دیده‌ام (خلاصه المقامات ص ۲۰-مقامات چاپ دوم
 ص ۱۷ و ۳۲۷ - دیباچه مفتاح النجاة ص ۲۱)

این کتاب هم باید املاء باشد بگواهی آغاز چند باب. چند
 عنوان فصل و حکایت هم دارد با چند بیت و رباعی.

در کتابخانه مجلس مجموعه ایست بشماره ۷۶۲۸ بخط نسخه سده

۱۲ بانسان شنگرف در ۷۲ که ۱۹ اس با اندازه ربعی که در آن روضة المذنبین

و جنة المشتاقین است با تاریخ ساختگی ۸۵۶ سپس شرح دیباچه کنز

الدقائق بعربی و رساله تجوید بفارسی و «باب اول در بیان آفریدن

آسمانها...» بفارسی

آغاز: بسمله . الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين والصلاة والسلام على محمد و على آله واصحابه وازواجه وذرياته واتباعه الطيبين الطاهرين و على جميع الانبياء والمرسلين . خواجه امام زاهد شيخ الاسلام قدوة الابدال الداعي الى الحق المشفق على الخلق حاكم المعدل في بلاد الله ابو نصر احمد بن ابي الحسن النامقي الجامي قدس الله روحه العزيز خواست كه در دوستداري و هواخواهي و دعا گويي سلطان عالم شهنشاہ اعظم خلد الله ملكه و سلطانہ خود را خاصيتي نمايد بر دعا گويان . هر چند نگر است استحقاق آن نداشت كه ببيج نوع از انواع بر كسي زيادت آمده كه بر درگاه شاه جهان و پيش تخت سلطان عالم شاهنشاہ اعظم سرور مشرق و مغرب خسرو خراسان و پهلوان جهان و خورشيد زمين و زمان و سرور عز مومنان و عدو بي دينان و ولي مسلمانان و ملجأ درويشان و پست [و] پناه ضعيفان سنجر بن ملك شاه بن الب ارسلان ، خلد الله ملكه ، و در سايه دولت او چندان امر اي با شجاعت و دين داران با صلابت و مبارزان شير گير و عدو بنديان بي نظير و يبلان فرهاد زور و غلامان شمشير زن و سرهنگان لشكر شكن و وزيران جاماس عقل و خر مندان صديق نقل و نديمان هشير دل و امامان فاضل و خادمان با بركت و مقبلان با سعادت و سروران با فرهنگ و دليران شير جنگ همه از يكديگر زيباتر و نيكوتر . چون چشم احمد برين لشكر و برين تعبیه افتاد گفت: من خود را بچه نوع اينجا پيدا توانم آورد . در چنين لشكر و در چنين زمره خود را بچه آشكار توانم كرد . هم از فرو اقبال و دولت و سعادت سلطان عالم ، خلد الله ملكه ، و در دعا گويي وى خود را خاصيتي نمايي چنانكه

تافر دای قیامت ترا و اورانیک افتد ، بر نام او کتابی سازد تا پیوسته
دعا گوین در آن می نکرند و ذکر تو او بر زبان می رانند ، و خاص و
عام و وضع و شریف از آن بهره میگیرند ، و در مجلس و محفل ذکر و
ثناء او تازه میدارند .

... چون این خاطر از حق ... در آمد این دعا گوی گفت سلطان
را در همه جهان کتبهای نیکو باشد ، در کتابی که من سازم کجا نگرود .
به خاطر این دعا گوی در آمد که ما ترا کتابی الهام کنیم که مثل این
سخن از هر جای نیاید . اکنون احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی
این کتاب را به الهام حق ... بر نام سلطان عالم ، خلد الله ملکه ، در ماه محرم
سنة ست و عشرين و خمسمائة آغاز نوشتن کرد . چون قلم بر کاغذ نهاد از
فردولت و اقبال سلطان عالم ، خلد الله ملکه ، چندان مدد الهام ربانی
در آمد و چندان کاروانهای لطف و کرم و نفرهای فضل و جود و احسان
او در آمد تا این کتاب ابتدا کردیم و ازدل بکاغذ آوردیم و نه از کاغذ
به کاغذ بردیم ... اما اگر این کتاب را بتازی کردمی خاص را و اهل
فضل را فائده بود و عام بی نصیب ماندندی . پس ما این کتاب را بیارسی
انشاء کردیم تا هم خاص را و هم عام را بهره باشد . و این کتاب را
روضة المومنین و جنة المشتاقین نام نهادیم تا مذنبان در مرغزار
چرا می کنند و مشتاقان در جنت تماشا میکنند ... و این کتاب را بر بیست
وسه باب نهادیم تا اگر کسی خواهد که ازین ابواب و فصول بنگرد
بروی آسان باشد و بالله العون والتوفيق .

باب اول در توحید و شناخت حق تعالی (۱۵)

باب دوم در اعتقاد سنت و جماعت (۲۴)

- باب سوم در معرفت و هدایت حق تعالی (۳۵)
- باب چهارم در فضل توبه و تائبان گناه کار (۵۰)
- باب پنجم در حرمت فضل مومن گناه کار (۵۶)
- باب ششم در فضیلت فرزندان آدم (۶۶)
- باب هفتم در کیمیای سعادت و طاعت (۷۴)
- باب هشتم در کار ظاهر و باطن (۷۸)
- باب نهم در نیکو گمانی بخدای عزوجل (۸۵)
- باب دهم در نعمت دیدن از منعم و شکر آن (۸۸)
- باب یازدهم در عبادت معجب و مرائی (۱۰۰)
- باب دوازدهم در آنکه پنداشت در سر آدمی از کجاست (۱۰۶)
- باب سیزدهم در حدیث عشق و محبت (۱۱۱)
- باب چهاردهم در وعظ برادران (۱۲۱)
- باب پانزدهم در اسرار ربوبیت با خاصگان (۱۲۷)
- باب شانزدهم در کار برای خویش کردن و تقلید مقلدان (۱۳۱)
- باب هفدهم در قدر مومن مخلص (۱۳۷)
- باب هجدهم در لطف و کرم حق سبحانه و تعالی (۱۴۵)
- باب نوزدهم در شناخت طریق آزاد مردان (۱۵۷)
- باب بیستم در قسمت قسام و قیمن گوهر فقر (۱۶۰)
- باب بیست و یکم در صفت آدمی و مجاهدات او (۱۷۶)

باب بیست و دوم در مجاهدهٔ خاصکان که چگونه باید کرد
(۱۸۷)

باب بیست و سوم در بیان خوف ورجا (۲۰۵)

... و این را روضة المذنبین از بن نام کردیم که بسیار جا
باشد که چراگاه باشد و آب خور نباشد و بسیار جا باشد که آب
خور باشد و چراگاه نباشد و علف نباشد. اما درین مرغزار هم
علفزار باشد و هم آب خور باشد، هر که درین چرا کند زود فربه
گردد. و این کتاب روضة المذنبین از بن نام نهادیم، اما آن مومنان
و مذنبان را که ایشان عاقل و عارف و مخلص باشند. اما آن کسانی که
ایشان نه عارف و عاقل و مخلص باشند ایشان را نگرستن در این
کتاب مسلم نیست، زیرا که ایشان را از خواندن این کتاب جزانکار
و خسارت هیچ چیز دیگر روی ننماید. و این ازان گفتم که مرغزار
گناه کاران است که مطیعان و عابدان را خود به شرب عبادت و پنداشت
پرورده و بر آخر مراد بسته اند و بر شرب آن فربه گشته اند. اما این
قوم گناه کاران و شکسته دلان که سرافکندهٔ جرم خویش اند و عمر
بیاداد گمانند، خجل و تشویر زدهٔ تقصیر اند، و در دام صیاد گرفتار اند،
کاردهشیت به تقدیر حکمت بر حلق ایشان نهاده، و ایشان بدیدهٔ
معرفت در ظل هدایت متحیر و جان بر لب رسیده و دل از دل بر گرفته
و در انتظار رحمت او که آخر ما را بمانگذارد و بکرد با ما کار کند.
چون ایشان چنین کوفته روزگار باشند و از خود و کار خود نومید
باشند، لابد ایشان را امید باید و وریش ایشان را امر همی باید و آتش
ایشان را آبی باید که ایشان ضعیف و شکسته دل و نومیدانه، لابد

مرغزاری باید تا ایشان دران چرایی بکنند و دران مرغزار بگردند و فر به شوند، تا عقبه خوف باز توانند گذاشت و تا در خوف مهجوران نو میدنمانند. لابد از شربت «ولا تقنطوا من رحمة الله» مرهمی باید ساخت و عصایی بدست ایشان باید داد تا ایشان به قوت آن عقبه خوف باز توانند گذاشت.

انجام : و اگر از عنان آسمان تا به کیمخت زمین گناه داری چون میدانی که بدمیکنی و دوستان او را دوست داری و دشمنان او را دشمن داری خدای عزوجل همه را بیامرزد، بر تو بر ما رحمت کند، ان شاء الله تعالی، وباللّٰه التّوٰفِیْق

گزیده‌ها

در کتاب انیس الثائبین شرح این حدیث به تمامی گفته آمده است (۷۲)

و ما را ازین کتاب ازان رنج میرسد که هر که کتابی کند اغلب آن باشد از کتاب دیگر و از بینشهای دیگران چیزی بر گیرند، ما این کتابها که میکنیم از دل بکاغذ می آریم نه از کاغذ بکاغذ می بریم، رنج ازین است. اما این سخنان بکر است و دست زده زبان زده هر کس نیست. مردم رانده باید تا از بکر حلاوت تواند یافت... و سخن الهامی و من لدنی همچنین باشد آنرا حلاوتی و طراوتی دیگر باشد که سخنان صحفی را نباشد. پس گوش فرا باید داشت تا از حلاوت و مقصود در نمائی (۸۹)

تابه آب تلخ ناید نره کوه او نبشناسد مزه از آب شور

مرغی که خیر ندارد از آب زلال
منقار در آب شور داد همه سال

۱۳

کرد و مرکب را به بندی بر یکی آخر بهم
گر نشد هم رنگ هم تک بی گمان هم خوشد

۳۸

درویشی بیستی بر گوید:

ممشوق پرستی مکن ای دل پیوست

زیرا که ازین کس آزاد فرست

بنگر که به عاقبت مرغ نارد پرست

جز خاکستر چه دارد از نار بدست

۷۹

و این بیتها بدین حدیث سخت لایق است:

آنرا که راه غیب برو بر میسر است

اورا وجود کتم عدم در برابر است

در همتش نیاید کونین و عالمین

زانجا که فهمها برسد زان فراتر است

هر چه ادم است و خاک چه گرد ربه خاک باز

آنچه نه آدم است ز کونین برتر است

مشنو حدیث هر کس و این را بجان شنو

دون همتی مکن که همه کار را سراسر است

جززین حدیث کان زازل تا ابد بود

این را ابد ندیم و ازل نیز مادر است

در فهم هر کس نیابد هر گونه این بود

آن را که هست معنی چو جان فراخور است

آنرا که همتش بیبهشت است و حور عین

در روی گمان مبر که ورا از تو باور است

راهی که راه نیست درو یک قدم دگر

بر طرف راه نیز نهنگان منکر است

آنکس که راه رفت درو گشت مستقیم

اورا حیات و روح ددل و جان دیگر است

کرباد این حدیث بر احمد ورزیده است

بی شک بلند بخت و سعید و مشهر است

۱۰۷

ای عاشق سرسری تکلف چه کنی

با عشق تکلفی تصلف چه کنی

بازار مرقع و تصرف چه کنی

یعقرب نه ای حدیث یوسف کنی

۱۰۸

این بیتها از سر این گوی گفته اند، بیت:

نیاید عاشقی اندر عبادت

ولی خواهدز کل کون آزاد

نیارد گفت او را هر زبانی

نروید عشق اندر هر مکانی

ولسازد عاشقی با هر حریفی

ولی خواهد سلیم و پاک جانی

درو نه بیم قطع و بیم هجران
 نه خوف و نه رجا و نه کمائی
 ای احمد برون شو از میانه
 که عاشق را نباید ترجمائی
 خوش بیتی چند است اینجاد رین معنی گفته آمد، تا مل باید کرد،

بیت :

بر عشق مگر گذر نداری زودر دل و جان اثر نداری
 از درد دلم جهان بدردند تو از دل من خبر نداری
 گر عشق به سنگ رخ نماید آن را به حجر دگر نداری
 پولار ازو چو موم گردد زان درد دل جان شرر نداری
 ای بی خبر از سرود عشاق معذور کین در نداری (۱)
 از گفت شکر چه طعم یابی چون درد هنت شکر نداری
 ما چاکر خاک عاشقانیسم تو جز سفه و سمر نداری
 مقصود ز خلق عاشقاند تو دفترشان ز بر نداری
 ما را پدر است و مادر از عشق تو این نسب از پدر نداری
 ای احمد! زنده باش از عشق شاید که تو سیم و زر نداری

(۱۱۴)

هو بی نشان و حرف است زو چون بیان کنم
 از هو به هوسماعی آن چون عیان کنم
 هر چه اندرین بگویم آن جز حدیث نیست
 هو را دل است مسکن و چون بر زبان کنم
 تفصیل این حدیث به حق گر کنم بیان
 آشوبها بخیزد جان اندران کنم

هرگز که دید راحت هو بی بلا و رنج

تا من بران طریق روان را روان کنم

فریاد چون کنم که بجانش خریدم

پرهیز چون کنم که بجانش ضمان کنم

کاریست این برون ز خردها و علمها

از وهم و عقل و علم برین ره زیان کنم

هر نقطه محبت میم است در نگر

هو و حبیب هر دو انیس جنان کنم

تا سرّ این ندانند نامحرمان حق

بستان عشق و فتنه خلق جهان کنم

کوینده این حدیث نگفته است جز به حق

از هو به هو اشارت جان را مکان کنم

احمد ازین حدیث ترا توبه گاه بود

تایب زبان کنم و دلم ترجمان کنم

(۱۲۰)

بوذر بوزجانی راست این بیت:

توبه علم ازل مرا دیدی دیدی وانگهیم بخزیدی

توبه علم آن و من به عیب همان و امزن آن که خود پسندیدی

(۱۲۹)

ای عارف مخلص و موحد به درگاه رو، چون در میان بار تعبیه

معرفت باشد، بار هر چه خواهی میدار، اگر طاعت داری اضعاف مضاعف

بر گیرند زیرا که «فارلثک یبدل الله سیآتهم حسنات» در عقب میآید.

۴- سراج السائرین (ملک ش ۴۲۶۵، سننلیق مده ۱۰، در ۲۱۸ بر کک ۱۵
س، در هاشن نسخه شعرهای ملا احمد (۸-۹)، درد پیاچه آمده که ۲۲
ساله بودم که توبه کردم و در ۲۲ سالگی این کتاب را نوشتم و آن در
۷۳ سالگی من بانجام رسیده و اکنون ۵۲ سال است که توبه کردم.
این کتاب هم باید املاء باشد. در آن یادیشود از مفتاح القلوب، مفتاح
النجاة، انیس الثائبین، فتوح الروح، خود سراج السائرین (مقامات
ص ۲۵۶)

آغاز: «کسی که این کتاب خواهد نگرستن که ازین بهره یابد
بچشم حقیقت و حرمت و تعظیم باید نگرست. چون این کتاب نبشته آمد
نه از سر تقلید هر کسی و نه از سر پنداشت هر سودائی و نه از سر تعصب هر
متعصبی، بلکه از تحقیق و یقین و تجربه و شفقت بر برادران. و اغلب این
همه تجربه و واقعه نه ظن و پنداشت. بیست و در ساله بودم که توبه کردم و
هفتاد و دو ساله که این کتاب نبشتم، در هفتاد و دو سه سالگی تمام شد. در پندجاه
و دو سال در هر طریق که اهل اسلام قدم میزدند و سالکان راه بر آن رفته اند
من به اخلاص تمام و بی هیچ غرض در آن طریق نه بر فتم. و از انواع
علوم هیچ چیز ندانستم و «الحمد» بر نتوانستم خواند و دو رکعت نماز
راست بن نتوانستم کرد. خدای تعالی، عم نواله، از خزینه فضل وجود
و کرم خویش این خاطر جانی را از هر نوع چندان علوم روزی کرد
که در عصر خویش هیچ امام بر من رد نتوانست کرد الا اندکی، چون

همه‌دان خدای است تبارک و تعالی. و حق تعالی چندان امداد لطف و فضل و کرم کرد که هیچ نوع علم نپرسیدندی که مرا در آن اشکال افتادی. و اگر کسی در مسأله‌ای با من خلاف کردی همه حق آن بودی که من گفته بودمی. و سیصد تا کاغذ زیادت من تصنیف کرده‌ام و هرگز بر هیچ استاد از آن ورقی نخوانده‌ام، بلکه همه الهام حق بوده است، بحمدالله و منه. و بسیاری کتابها که علماء تصنیف کرده‌اند آنست که مسلمانان را از آن بس نفعی نبوده است. اما هر چه ما تصنیف کرده‌ایم، بحمدالله تعالی، چندان اصلها در عالم نشر گردید که خدای عز و جل داند، چون کتاب مفتاح النجاة و چون کتاب انیس التائبین (در من دست نویس: انس التائبین) و کتاب فتوح الروح و کتاب سراج السائرین. این کتابها به مدد دعوی و توفیق حق سبحانه و تعالی ساخته شد. ان شاء الله که خوانندگان را برده‌دو ما را به خطا و زللانگیرد و خط عفوگرد خطاهای مادر کشد. و مقصود ازین که گفتیم نه آنست که بداند که من چندین تصنیف کرده‌ام، مقصود فضل و کرم و وجود و نعمت و لطف حق است که اظهار میکنم. و این که گفتم که نجات جوی را این طریق تمامست، از آن میگویم که ما این کتاب و این راه از الهام حق سبحانه و تعالی گفته‌ایم. و هر که کتابی سازد آنرا از کتابهای دیگر برگیرد، ما این کتابها را از دل بی غل و غش و بی حسد و نعصب به الهام خدای تعالی به کاغذ آورده‌ایم، نه از کاغذ بدل برده‌ایم. و این کتاب که چنین باشد آن را رنگی و بویی و لذتی دیگر باشد، و خواننده را از این سخنان راحتی دیگر باشد که از کتابهای دیگر نباشد، زیرا که این همین سخنان بکر است و زبان

زده هر کسی نیست ، همچنان که زنان همه زن باشند و خوش بوی و خوش طبع و نیکوروی باشند . اما بکر اگر چند نه نیکوروی باشد اورا دیگر باشد که دست زده دیگری نباشد ، همچنانکه سخن الهامی هم چنین باشد، آن را طراوتی و حرقتی دیگر باشد که سخنان صحفی را نباشد . چون در این ابواب نظر کنی بدائی :

الباب الاول فرق میان حال و محال .

الباب الثانی فرق میان آسایش خلق و هواپرستی .

الباب الثالث فرق میان خانقاه داری و دکان داری .

الباب الرابع فرق میان پیری و خواجگی جستن .

الباب الخامس فرق میان هریدی و بیکاری ،

الباب السادس فرق میان تائب و تارك گناه .

الباب السابع فرق میان کسب کننده بدهوی و کسب کننده

به حجت .

الباب الثامن فرق میان کار خدای تعالی و کار خلق .

الباب التاسع فرق میان کشش حق و روش بنده .

الباب العاشر فرق میان خلت و محبت .

الباب الحادی عشر فرق میان و اماندگی و حیرت .

الباب الثاني عشر فرق میان نماز و راز .

الباب الثالث عشر فرق میان ناز و نیاز .

الباب الرابع عشر فرق میان عشق و هوس .

الباب الخامس عشر فرق میان روح و حیات نفس .

الباب السادس عشر فرق میان برکت و کثرت .

الباب السابع عشر فرق میان دولت و راحت دنیا.

الباب الثامن عشر فرق میان مصیبت و رحمت.

الباب التاسع عشر فرق میان نمامی کردن و نصیحت کردن.

الباب العشرین فرق میان تزویج و عزوبت.

الباب الحادی عشرین فرق میان یقین و تمنی.

الباب الثانی عشرین فرق میان حریمی بر کار دنیا و ریاضت.

نفس .

الباب الثالث عشرین فرق میان نیت نیک و نیت بد .

الباب الرابع عشرین فرق میان احسان و قرض .

انجام : و خلق نیکوست که با ایشان خوش منش باشی و مزاح

کردن سنت نه در معصیت قال رسول الله ، صلعم : علیکم بحسن الخلق فان

حسن الخلق فی الجنة لامحالة . وایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق

فی النار لامحالة . پارسى خبر چنین باشد که رسول علیه السلام

فرماید: بر شما بادا نیکو خوئی بدرستی و راستی که نیکو خوئی را

جای بهشت بود بی هیچ شکى که در آن آید . و پرهیزید و دور شوید

از بد خوئی که بد خوئی در شود و جای وی دوزخ باشد بی هیچ شکى

والله الموفق للصواب .

گزیده

الباب الاول در فرق میان حال و مجال . شیخ الاسلام سلطان

الاولیاء قدوة الابدال مقبول العالمین معین الملة والدين احمد بن

ابى الحسن النامقئ ثم الجامئ قدس الله روحه می فرماید که فرق میان

حال و مجال بسیار است . چندانکه از ایمان ناکفر فرق است و از نفاق

تا اخلاص فرقا است، از حال نامحال فرقا است. همه عالم درانند که بود یکبار باد فضلی از سر پرده سعادت بوزد و مرد را وقتی در اید و در آن وقت حال بروی خوش گردد تا سعادت دو جهانی حاصل شود. زیرا که هر که که نسیم فضل وجود و کرم او بر کسی وزید هر گز او شقی نگردد. چنانکه رسول، علیه السلام، می فرماید: «ان لربکم فی ایام دهر کم نفعات، فتعرضوا لها لعل احدکم ان یصیبه نفعه منها، فلا یسقی بعدها ابدا» فارسی خبر چنین باشد که رسول، علیه السلام، می فرماید که: خداوند و پروردگار شما را در ایام شما و روزگار شما عطاها است، یعنی نسیمهای فضل و لطف بوزاند. طلب کنید آن را از جایگاههای آن، تا مگر شما را از آن نصیبی باشد، تا هر گز نیز بدبخت نشوید. هر که آن بوی بوی رسید سعادت یافت. روزگار خداوندان وقت بس عزیز است که ایشان خود عزیزانند. هر که با ایشان نشیند از عزیزان گردد. و هر که که حال کسی خوش گردد هر که آنجا حاضر بود چون حالت بود خدای عز و جل به برکات انفس وی هر گز آن قوم را بدبخت نگرداند و سعادت و پیروزی یابند، و آن جایگاه مرغزاری باشد از مرغزارهای بهشت، چنانکه رسول، علیه السلام، میفرماید که «خلقت الذکر روضة من ریاض الجنة». پس حال را با محال چه کار. مرد محال کار و محال جوی در درکه الاسفل باشد، با فرعون و هارون قرین و با منافقان بهم. و مردی که وقت و حال او خوش باشد در مقعد صدق با ابرار و صدیقان و اولیاء خدای تعالی باشد.

الباب الثالث در فرق میان خانقاه داری و دوکان داری شیخ الا -

سلام سلطان الاولیاء قدوة الابدال مقبول العالم معین الملة والدين احمد بن ابی الحسن النامقی ثم الجامی، قدس الله روحه العزیز، می فرماید که: فرق میان خانقاه داری و دوکان داری بگویم فراشنو، و چنان فراشنو که من میگویم، نه چنانکه ازین دست آویزی برسازی و پوستین دانشمندان و درویشان و صوفیان فراگردن گیری. زیرا که اهل خانقاه این سه قوم بیش نیستند و هر چه از ایشان نیک اند بهترین مردمان اند، و هر چه از ایشان بدند آخر از مردم عام و روستایی و افس-تر نیستند. خانقاه دار از دوکان دار جداست. و هر که خانقاهی کند از بهر این دو چیز یکی کند: اگر از بهر آن که تا قومی آنجا می آسایند، و اگر از بهر علم خواندن، و در دنیا هیچ کار در مقابل این دو نیافتد. از بهر آنکه کسی کاروان سرایی کند یا رباطی چندان مزد و ثواب او را حاصل آید که خدای داند، و دران کاروان سرای دزد و مفسد و مصلح و لشکری و بدونیک باشد، و در آنجا کار بد کنند، و کاریک کنند، و از ثواب هیچ کم نشود. زیرا که اول بنیاد آن بهر خدای تعالی بوده است، اگر چه کارهای بد می رود، و مزد و ثواب آن بجای خویش است. پس چون خود خانقاهی که جای علم و عبادت است و هیچ گناه نرود الا قلیل و آنچه افتد از خطا باشد، پس هر گز از ثواب و فائده در جهان خالی نباشد. خدای تعالی متعبد جهود و ترسا را در کتاب عزیز خود حرمت نهاد چنانکه گفت «لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد بذكر فیها اسم الله كثيرا» پس خانقاه سازان و خانقاه داران عزیزانند. اما در میان هر قوم دوده باسی (؟) باشد که دیگران را بدنام کند. مطیع هر جا که باشد عزیز است اگر چه در میان گبر و

و جهود قریب است، و بدکار هر کجا که هست بدکار است اگر در کعبه است. و دوکان داری چون از کعبه برسازی و چه از مسجد و چه از خانقاه و چه از نماز و چه از روزه و چه از حج و چه از غزو و چه از زهد و چه از قرایی و چه از صوفی گری و چه از پارسایی این همه دوکان داری است و شین دین است، چون به دوکان داری بنشستی. و چون نه به دوکان داری بنشستی همه راست است. و اگر میخواهی که به حقیقت بدانی از یک چیز قیاس کن و از اینجا بشناس، اگر عاقلی. هیچ نسب نیست دردنیای شریف تر و عزیز تر از نسب رسول، علیه السلام، و هیچ قومی از مسلمانان فرومایه تر از عوانان و بی خبر تر نیستند. اکنون می نگر دران مرد عالی نسب شریف اصل شریف تبار که طمع درم گانه او را چون در پیش آن عوان بدرگ بی اصل بیای کند از بهر دانگی سیم یا از بهر تان تان تا بوی دهد، طمع به خلق کاری عظیم است و شینی بزرگ هم دردین و هم درد دنیا و هم بر نسب و هم بر علم و هم بر زهد و هم بر تقوی و هم بر صلاح و هم بر مرد و هم بر زن و هم بر پیرو هم بر جوان و هم بر بنده و هم بر آزاد. هیچ خصلتی از خصال ممدوح که طمع باز آن یار نگردد که نه آن کار را تباہ کند. و طمع آب روی مردم ببرد. تا آن وقت که خانقاه دار طمع نکند کارها بجای خویش است. و چون خانقاه دار طمع در خلق بست، خانقاه دوکان گشت و آب روی خانقاه دار ریخته شد. تا امید به خدای تعالی میدارد، همه بر جای خویش است و هم عزیز است و حرمت خانقاه و خانقاه. آر و مر [دم] روز افزون و زیادت میگردد، و حرمت و حشمت و زهد و ورع و تقوی و توکل و صلاح همه بر جای خویش می باشد، کارها راست و

به نظام و استقامت و بر وفق می باشد. چون طمع در میان افتاد در شین آمد. و طمع سه حرف میان تهی است. و از میان تهی جز آواز نباشد، و در و هیچ لب نباشد، و اخلاص و حقیقت نباشد، که طمع همه ببرد. همچون طبلی میان تهی که آوازی باشد و هیچ معنی نباشد. و هر کسی او را به کار خدای تعالی دنیا ستاند و دنیا سازد، آن آتش دوزخ است که می ستاند. چنانکه رسول، علیه السلام، فرمود من طلب الدنيا بعمل الاخرة ماله فی الاخرة من نصیب». ابو عبد الله محمد بن کرام، رحمه الله علیه، پسر خویش را میگوید: «یا بنی اذا کان الموت حقا فالحرص فی الدنيا باطل، و اذا کان القدر حقا فالاهتمام لنزول الشدة حمق. و اذا کان العذر فی الناس طباعا فالتمسبت بكل احد عجز». فارسی این سخن چنین باشد که میگوید: ای پسر چون مرگ حق است پس حرص در دنیا باطل است. و چون قضا و قدر حق است اندوه فرو آمدن شدتها حماقت است. و عذر در مردمان سرشته است، استوار بودن بهر کسی عجز است.

این بیتمی چند درین باب سخت نیکست:

ترا که گفت برو کار قابکاران کن

هوای خویش نگه دار و ترک فرمان کن

هوی پرستی و پس مال مومنان ببری

که گفت روبه خرابات و قصد عصیان کن

بیاز آن همه اندر قمار و خمر مغان

بده به شاهد و مطرب و قصد جانان کن

اگر خدای ترا از چنین ثواب دهد

مرا به مالک دوزخ برو گروشان کن

(باب دوم)

قال امیرالمومنین علی ابن ابی طالب ، کرم الله وجهه ، بیت :
 لنقل الصحن من قلد الجبال أحب الی من منن الرجال
 يقول الناس لی فی الکسب عار فقلت العار فی ذل السؤال
 فباخن سنک را کندن ز کهسار به از منت زمرد نا سزاوار
 مرا گویند کسب دست عار است مرا نذل سؤال آید همی عار

(باب دوم)

پارسا مردی خوش بیتی گفته است :

از خلق مخواه ار نهدهد سوخته شی بازار بدهد به منتش دوخته شی
 بازار بدهد بردرش آموخته شی از مولا خواه اردهد افروخته شی

(پایان باب ششم)

این بیت اینجا فراخور است :

ابلیس ابا دنیا دیرینه دو پیرند
 زیشان به حذر باش بچه تات نکیرند
 چون هیچ طمع کردی در ملکات ایشان
 کیرند و بر قدت که درین کار بصیرند

(پایان باب هشتم)

و این بیت میگوید :

من خواستمی که روی من بودی ماه
 اکنون که نبدم مرا بدین در چه گناه

(باب نهم)

شاعر بیتی خوش میگوید :

آخر روزی غریب با خانه شود شهری زپی غریب بیگانه شود
(باب نهم)

بیتی میگوید:

ای مدعیان بترک سر دارید سر کاین کار به دعوی نتوان برد بسر
(باب دهم)

دعوی مکن که معنی از تو طلب کنند

فردا به اهل دعوی کاری عجب کنند

هر کو بکوی دعوی اندر نهاد قدم

اورا بتازیانه بلوا ادب کنند

(باب دهم)

درویشان بیتی گویند، بیت:

تا با تو تویی ترا بدین حرف چه کار

کین عین حیات است وز آدم بیزار

اینجا چو نه عشق است و نه معشوق و نه یار

پس جمله تویی خصومت از راه بردار

(باب سیزدهم)

بیت

خورشید ز نور عشق باطل گردد ابدال ازین نسیم بیدل گردد

چندان کریم که این زمین گل گردد آخر روزی مراد حاصل گردد

مکن ای دوست که فردات پشیمان باشد

دل مییوند بچیزی که جز ایشان باشد

هر که او از قدح عشق شرابی بچشید
نیز با خلق نیامیزد و حیران باشد

(باب چهاردهم)

عاشقان اینجا خود بی‌تی گویند سخت نیکو، بیت:
عشق ای پسر ازدل اعتقادی باشد جان و دل دیده را چو زادی باشد
زین هر سه گذشت اگر مرادی باشد آن عشق نباشد آن فسادی باشد

(باب چهاردهم)

و حکما نیز بی‌تی گفته‌اند، بیت:
این عشق همه بلا و آفت باشد جانا عاشق که با سلامت باشد

(باب چهاردهم)

و حکماء بی‌تی گفته‌اند، بیت:
هر بی قدری که کرد قدری گردد

پس پر مایه صاحب صدری گردد

ازرنج چه نالی که چنین بود و چنان

مه رنج سفر کشد که بدری گردد

(باب هفدهم)

این بیت لایق این حدیث است، بیت:

امروز ز جنگ هر کسی بگریزیم ما اسب به میدان رضا درنازیم

(باب هجدهم)

در پایان ۱۹ از توبهٔ تصوح تنها یادی شده است

آرزو را کناره نیست پدید آرزو خاکسیر تاند کرد

(باب بیست و یکم)

فردوسی بیتی گوید :

جهانرا چه سازی که خود ساختست جهان دار ازین کارپرداختست

(باب بیست و دوم)

درویشان بیتی سره گویند :

تا با تو تویی ترا بخودره ندهد

چون بی تو شوی ز دیده بیرون نهند

چون پاک شوی زهر دو عالم به یقین

آنکه به حدیث فقرت انگشت نهد

دیگر :

تا با تو تویی ترا بدین حرف چه کار

کین عشق حیات است وز آدم بیزار

اینجا چونه عشق است و نه معشوق و نه یار

خود جمله تویی حواله از ره بردار

(باب بیست و دوم)

۵- سمرقندیه (رساله -) دو نسخه از آن در دست است :

نخست در مجموعه شماره Or oct 3784 تو بینگن که در آن چندین

کتاب و رساله است :

۱- منتخب الوزراء قاضی احمد بن شرف الدین حسین بن میر منشی

ابراهیمی حسینی قمی (۲ پ - ۵۲)

۲- بخشی از فرائدغیائی یوسف اهل جامی (۵۲ پ - ۹۹)

۳- مقامات شیخ جام (۹۹-۱۴۹)

۴- اثبات بزرگی شیخ احمد جام از شهاب الدین اسماعیل (۱۴۰-۱۳۰-)

(۱۵۵ر)

۵- بندی از رساله سمرقندیه شیخ جام (۱۵۴-۱۶۴ر)

۶- تاریخ ولادت و وفات شیخ الاسلام احمد جام (۱۶۴پ)

۷- دیوان شهاب الدین ابوالموید اسماعیل بن شیخ احمد جام

(هامش ۱۲-۱۴۰ ب) با تخلص «اسماعیل» و «اسماعیل احمد» نخستین

غزل آن همانست که درص ۷۹ روضة الریاحین دیده میشود.

۸- دیوان شرف الدین عبدالکریم بن بن محمد بن المطهر بن

شیخ احمد جام (۱۴۱-۱۴۳ر) با تخلص «عبدالکریم». دومین غزل

آن همانست که ص ۸۳ روضة الریاحین دیده میشود

۹- دیوان مختار بن صفی الدین محمود بن ابی نصر معین الدین

احمد بن ابی الحسن نامقی جامی (۱۴۳-۱۴۸ر) با تخلص «مختار»

باز پسین غزل آن درص ۸۵ روضة الریاحین آمده است.

۱۰- دیوان رضی الدین احمد بن معین الدین ابی نصر احمد-

بن ابی الحسن جامی (۱۴۸ پ - ۱۴۹ ب) با تخلص «رضی احمد» (روضه

الریاحین ص ۱۰۷)

۱۱- دیوان فخر الدین ابوالحسن بن معین الدین ابی نصر

احمد جامی نامقی (۱۵۰ ر) يك غزل است با تخلص «ابوالحسن»

(روضه الریاحین ص ۶۵)

۱۲- دیوان صفی الدین محمود بن احمد جام (۱۵۰ روپ) يك

يك غزل است با تخلص «محمود - ابن مطهر» با شرکت برادر زاده اش

قطب الدین محمد بن مطهر بن احمد جامی همانکه درص ۹۷ روضة ال-

- با حین دیده میشود . کتاب در علم الفقه از شیخ مطهر بن مطهر
- ۱۳ - دیوان قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ احمد جام (۱۵۰ ب - ۱۶۴ ر) با تخلص «محمد بن مطهر ، محمد ، ابن مطهر» (روضه الریاحین ص ۸۵ - حدیقه الحقیقه ص ۱۵۹ و ۱۸۲ و ۲۰۶ - ۲۱۰)
- دران بندیدست که او در ۱ شوال ۶۲۳ بر سر روضه ابوسعید ابوالخیر سروده است و چند بیتى که در شهر آمل بر سر روضه ابوالعباس قصاب درباره داستان وی باروح مطهر او گفته است و غزلی که درین تاریخ در شب یکشنبه به هنگام پیرگاہ حال دگرگون شده در باره شیخ ابوالعباس قصاب و غزلی که درین تاریخ در خلوت در شب دوشنبه در شرح حال همین قصاب سروده است .
- دوم - در مجموعه شماره ۳۹۹ نافذ پاشا که در ۲۹۹ بر کت است (فیلم ش ۵۸۸ دانشگاه تهران) و چند کتاب در آن دیده میشود (مفتاح النجاة ص ۱۹ - مقامات چاپ دوم ص ۸۶ دیباچه).
- ۱ - رساله سمرقندیه (پ. ۳۳ ر)
- ۲ - رساله سلطان سید احمد کبیر در عرفان بفارسی (۳۳ ر)
- ۳ - مقامات شیخ جام (۳۳ پ - ۱۵۷ پ) بخط نستعلیق رجب ۸۲۵ .
- ۴ - دیوانی در حواشی سومی
- ۵ - دیوان شیخ جام با تخلص احمد (۱۵۸ ر - ۲۳۵ پ)
- ۶ - معراج نامه ابراهیم (مامش ۲۹ ر - ۵۱ ر)
- ۷ - غزلهای همو و کمال (از ۵۱ پ)

چنین است عنوانهای آن :

۱- چه چیز است مرید راه حق را که ویرا حث و تحریر در راه حق میکند .

فصل باز گشتیم به شرح سلطنت و مملکت قلب و دل و جان .

فصل باز گشتیم به اصل سخن حتم و فرض .

فصل سر سخن خویش باز گشتیم گوئیم مرید آنست که از ولایت مزدوری و بازرگانی گذشته بود خود را ملک خالق داند و نفس و عقل و جان را و دل را ملک خداوند داند .

فصل باز گشتیم به اصل سخن خویش شرح کردیم که روش به حقیقت در تبدیل اندیشه صدر و سینه است .

۷- چه گوید سیدنا شیخ الاسلام السید سلطان الطریقه و برهان-

الحقیقة و منهج الشریعة زاد الله فی عمره و بارک فی انفاسه در طریقت

قومی مسند از کبود پوشان و دلخ داران و مدعیان طریقت و حقیقت

که میگویند که مرید که پرورده شود به پرورده شود و جمع را بر

خلوت ترجیح میکنند ، و میگویند آنچه مرید در جمع یابد در تنهایی

نیابد ، و راه دو است یکی قوی و یکی ضعیف هر که راه قوی دارد او

پیر پرورش و مراعات خلق دارد . و هر که راه ضعیف دارد او پیر پرورش

و مراعات خلق ندارد . و دیگر آنکه میگویند که هر کجا که علم است

حالت نیست و هر کجا که حالت است او را به علم حاجت نیست . پس

تفصیل بیان فرمایند که راه بینایان کدام است و روش قوی و ضعیف

کدام است و قالب که و راه حالت است کدام است؟ شرح این واقعه‌ها

فرمایند تا ما طالبان راه از بی راهی نجات یابیم و قوی از ضعیف

بدانیم و خطا از صواب بشناسیم رجا زیاده العز و العلا و النور
والبهاء .

الجواب وبالله التوفیق قال الصدر الامام شیخ الاسلام قدس الله
روحه العزیز : کبود پوشان ودلق داران که امام و قدوة روزگار عصر
خویش بودند بر جاده رسل و انبیاء و اولیاء و صدیقان بودند فتوی
بر خلاف این دادند و دلیل به عکس این کردند . و هر که در کتب های
خلوت و صفای عزلت ایشان نگاه کند داند به یقین که کبود پوشان و
دلق داران روزگار ما از راه ایشان افتاده اند و از جاده رسل و انبیاء
کم شده اند و بدام شیطان لعین گرفتار شده اند . و ما چنین میگوییم که
پارسا تا در میان مردمانست طافت و خدمت وی آکنده ریا و سمعت
است ، و مرید [تا] در میان پارسایان است از ادت وی آکنده ریا و
عجب و رعوفت است ، و عارف تا در میان مریدان است معرفت وی با
شبهت و ریبت است .

فصل باز گشتیم بدان منازل صالحان و مریدان و عارفان گوئیم
پارسا و صالح شغل وی بدرویدن آن درخت است و کار وی شکستن
ساق این درخت است و عمل وی کندن بیخ این درخت است . و سامان
نشود این کار و عمل و شغل کردن در میان خلق زیرا که ساق درخت
و بیخ درخت از دیده ظاهر پنهان است او را جز بدیده باطن نتوان
دید و دیده باطن آنکه بیند که از عوائق و علائق و خلایق تہی بود
و این در حال عزلت از خلق و خلیقت بود .

اما مسأله دویم که پرسیدی از حالت و علم بدانکه حالت راه
روان به تن آن است که عبادت و طاعت حق شرب ایشان گردد و

چنانکه از وی صبر نکنند . و همچنانکه غافلان بر وی نیکو و طعام
 لذیذ و جامه نرم بیاسایند و خوش گردند ایشان از تسبیح و تهلیل و
 قرائت قرآن و رکوع و سجود بیاسایند و خوش گردند . و حالت راه
 روان بدل آنست که به اندیشه خود و کرم حق و آلاء و نعماء حق
 بیاسایند و خوش گردند . و حالت راه روان سر و جان آنست که به
 واردات و الطاف و سنن و صادرات احسان و نعم مکرّم منعم بیاسایند
 و خوش گردند ...

اما مسأله سیم که پرسیدی که علم لدنی شریف تر است در راه
 روان یا حالت ؟ بدانکه هر چه اخلاق است غلام احوال است ، غلام
 بی احوالی و بی خلقی است ، و هر چه بی خلقی و بی حالی است غلام علم
 لدنی است . اخلاق جامه چاکران است و احوال جامه حاضران و علم
 لدنی خامت دوستان دوستان خاص و محبوبان خاص است ...

۲- فصل پرسیدند سیدنا الشیخ الامام الاجل الفاضل سلطان
 الطریقه برهان الحقیقه قدس الله روحه العزیز در قول بعضی مردمان
 که فلان مرید فلان پیر است و فلان پیر و شیخ چندین مریدان
 دارد و فلان پیر مریدان را به شنقت می پرورد ، و ابن نام مریدی در
 شریعت شاید گفت یانه ، و مرید بودن جز حق را جل جلاله روا بود
 یانه ، و ماقوله دامت بهجتہ درین پیر روز کار که آزاد نمی باشند
 از رفق و نفع متابعان ، مهمترین ایشان را به تعریض مطالبت کنند
 و فروزینان را به تصریح ، و گویند ارادت تو آنکه به کمال بود
 که دست تو از مال تو کوتاه نوز و تصرف [پیر] تو در مال چون
 تصرف تو شود ، و ما در قرآن میخوانیم از قول نوح و هود « یا قوم لا

اسألکم علیہ مالا ان اجری الا علی الله» وقال الله تعالیٰ لنبیہ «قل لا اسألکم علیہ اجرا» اگر قول و عمل این پیران موافق قول و عمل پیغامبران می باید، ایشان بی راه اند و از جاده درگاه خداوند دور اند. و اگر این که ایشان میکنند در وی رخصتی است آن رخصت بر ما پوشیده است؟ به فضل بیان فرماید آن رخصت اکتساب اجر آخرت را و محدث وقت را تا ما از غیبت ایشان آزاد ایم. و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

الجواب وبالله التوفیق، قال الصدر الامام شیخ الاسلام قدس الله روحه المیزان نام مریدی پیران و امامان و عارفان و مکشفان و صدیقان و پیغامبران در کتاب سنت مثبت نیست و سروران دین و سلف صالح پیشینیان از صحابه و تابعین و اتباع تابعین را منقول نیست، اولی تر آن بود که گفته نباید، و دلیل بر آن که این نامها محدث است و قدیم نیست آنست که مصطفی صلی الله علیه سی هزار و سه هزار متابع دین داشت نام مرید و ارادت یکی از این جمله نداشت بلکه نام ایشان صحابی بود...

اما جواب مسأله دویم که مرید بودن جز حق را شاید یا نه آنست که گوئیم که مرید بودن جز خداوند مفنی مبقی و محیی و ممیت را حرام است و بت پرستی است و شرک دین و مسلما نیست.

اما جواب مسأله سه دیگر که پیران روزگار ما خلیفتان شیطان اند در راه زدن بندگان رحمان و باز کشنده جویندگان قرب حقاوند بدحیلت و درستان از جنت و رضوان به جهنم و نیران و رفق جستن ایشان از منابعان ایشان يك علامت و نشان بر آنکه

ایشان هستند فرا کرده شیطان و دور کرده سبیل مستقیم رحمان .
 مسأله چهارم که پیران عصر برخی به تعرض از متابعان سیم می-
 طلبند و برخی به تصریح مطالبت می کنند و می گویند که ارادت به کمال
 آنکه بود که تصرف پیر در مال متابع همچون تصرف متابع بود .
 جواب آنستکه گوییم که این قول و فعل هوی باطل است و خلاف راه
 دین و شریعت است که هیچکس نقل نکرده است از مصطفی علیه-
 السلام که با یکی از یاران این گفته است تا در مال ایشان بی دستور
 ایشان تصرف کرده است . و گر دست پیر در مال متابع وی چون
 دست متابع بودی اولی تر بدین مصطفی بودی ... و گر چنین بودی
 این حال پوشیده نماندی و به ما نقل کردند . و گر حال چنین بودی
 او را به اوام گرفتن حواریهود و گرو نهادن زره حاجت نبود و ده روز
 و هفت روز گرسنه نماندی و در خانه های وی بی نوایی نبود و روغن
 چراغ بودی . و گر متابع را از مال بیرون آمدن از بهر پیر لازم
 بودی تو آنگران صحابه از عثمان و عبدالرحمن و غیر ایشان رض به
 امساک مال از قدم زدن راه محروم بودندی .

در برگ ۲۵ پ تا ۳۷ هفت بند است که شش بند آن در آخر
 مقامات بچاپ رسیده است و يك بند آن (۲۸ پ - ۳۲ پ) در چاپ
 شده نیامده است و آن چنین است:

فلیفضل الشيخ الامام الاجل السيد امام الائمة سلطان
 الطريقة فائز الحقيقة قدوة الفریقین امام الحرمین ابو نصر احمد بن
 ابی الحسن النامقی (قدس الله روحه) بجواب هذه الواقعات ما جورا
 قوله تعالی « والله علیم بذات الصدور » ذات الصدور شی هرئی است

و او را محل قصد و اختیاری خوانند درست هست یا او دیگر است و محل قصد و اختیار دیگر است او را به بصیرت توان دید یا نه . . . (چندین پرسش است)

جواب فرماید متفضلا موصل این وقعتها بوالفتوح ریسی را از ولایت غزنی خان با این قطعه شعر پیش خدمت آن صدر فرستاده آمد تا آستانه بیوسد و شرط بندگی بجای آرد . و پوشیده نماند بر آن صدر که اگر اسباب میسر بودی به شخص پیش خدمت آمدی و این بستاخی نکردی پیش خاطر آن صدر . اگر صواب بیند نظری فرماید در حق این بیچاره مهجور سرگردان ره تنها مانده تا آفتاب اقبال و دولت از برین جان نابد ، چه کافه اهل اسلام از وی نصیب می گیرند ، تا این درماندگان و مشتاقانرا نیز نصیبی باشد والسلام والدعاء . انتهى ... و اوقوا الجواب وباللّٰه التوفیق

قال الصدر الامام شیخ الاسلام قدس الله روحه العزيز : بدان مسرشد راه طریقت و مستهدی منازل شریعت و مستکشف سر حقیقت که این مسایل که تو بنیشته ای همه فروع طریقت است و شاخ شریعت و دلالت بر حقیقت است . و چون هر مسأله را جواب جدا گانه گوئیم آن جواب فرع فرع طریقت آید و شاخ شاخ شریعت آید و دلیل دلیل حقیقت آید و رونده طریقت و شریعت و حقیقت را شفاء تمام پدید نیاید . مختار و صواب آن می بینیم که اصل و حقیقت آدمی پدید کنیم ، آنکه فرع این اصل و این حقیقت آشکارا کنیم فنقول ، وباللّٰه المستعان : بدانکه آدمی را یک ذات بیش نیست از آنجا که حقیقت و اصل و نهاد است و آن جان است که بینایی و شنوایی و بویایی و گیرایی

روایى و دانایى به وجود وى موجود بود و به فقد وى مفقود (اینجا قاعده «النفس فى وحدته کل القوى» را بهتر از دانشمندان سده پازدهم شرح میدهد) پس از این بند آمده است :

فصل این اصول که نبشته شد از املاء شیخ الاسلام احمد بود، قدس الله روحه و نورض بجه وسهل للمستهدى المسترشد الوصول الى ذوى الاصول والتشرف على الفروع والصفات والنعوت والذات بمنه وفضله، والحمد لله حق حمده والصلاة على رسوله محمد وآله. آن عزیز کرده خداوند جل جلاله به جمعیت دل وسلوک راه درگاه پادشاه، جل جلاله، صانه الله عن آفات الوسوس والشبهات، وحرسه عن هواجس النفس والشهوات، وحال بینه و بین الملاقات الاتیة من قبل الامانى و النزعات، دل عزیز خود را از تفکر وتأمل در فروع روح کسه عین ذات است و حقیقت ذات آدمی است نگهدارد که هر که بجوی مشغول شود از بحر باز ماند، و هر که در منزل مقام کند از مقصود و مطلب باز ماند، بل منتظر و مترقب مدد مالک الملک می باشد تا وى به جود و کرم خویش ذات را به ذاتى وى نماید، و آن روح است و حقیقت و کار تو درین مدت جز ذکر الله تعالی باید که نبود، و انتظار فضل وجود او به کشف ذات که همه مقایل و وقایع بروى می گذرد. پادشاه جل جلاله آن عزیز را در خلوت انس بذكر الله و ما را و جمله روندگان را نگهدارد بمنه و فضله الحمد لله حق حمده والصلاة على رسوله محمد وآله. (ازین پس پرسش سنج است از او که چاپ شده است).

در رساله سمرقندیه ده بند دیده میشود.

آغاز: بسم الله. الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین ولا

عدوان الاعلی الظالمین و الصلاة علی خیر خلفه محمد و آلہ الطاهریں و سلم نسلیما کثیرا . حق تعالی روضه شیخ الاسلام سلطان الطریقه و برهان الحقیقه از نور پر کناد و برکات او از اهل اسلام منقطع مکناد . اهل سمرقند ازان صدر اجل نورالله حضرتنه و طیب تربته التماس و افتراح کردند که بیان فرمایند که چه چیز است مرید راه حق را از اول قدم که ویرا حث و تحریم کند در راه حق و چه چیز است که ویرا تقویت کند بر رفتن راه حق و چه چیز است که مانع وی آید از رفتن راه حق و چه چیز است که وی را نگه دارد بر درگاه حق تا آخر عمر ؟

شیخ الاسلام قدس الله روحه این تذکره واجب داشت اهل سمرقند را تا ذخیره ای بود اهل آن ولایت را و جمله اهل اسلام را . الجواب و بالله التوفیق . قال الصدر الامام السید رکن الشریعه و قدرة اهل الطریقه و الحقیقه شیخ الاسلام محبب السنة قامع البدعة و قطب العالم حجة الحق مقتدی الفریقین امام الحرمین الداعی الی - الله المجتهد فی سبیل الله الحاکم العدل فی بلاد الله ابو نصر احمد ابی - الحسن النامقی ، قدس روحه و نور ضریحه ، فرمودند که : بدان ای مسترشد و مستهدی به هدی که در خلقت و طینت آدمی خالق خلایق چند مرید آفریده است مختلف همت متباین درجه : اول نفس و قالب و مطلوب و مقصود .

انجام : تا درین نبشته سخنانیمست که به طبع خواجه امام ادام الله بفاؤه خوش نیاید ، آن هم از حساب فقر باشد که « کاد الفقر ان یكون کفرا » و همت باز می داد تا مقصود حاصل گردد و بدین ابرام

معذور دار که بسیاری محابا کردم. والسلام و حسبنا الله ونعم الوکیل.
 ۶- کنوز الحکمة که در نیمه ج ۵۳۳/۲ آغاز شده و املاء اوست.

عنوان فصل دارد و حکایت با شعرهای فارسی.
 آغاز: بسمله . الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و لا عدوان الا علی الظالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و علی اصحابه المهدیین و اتباعه و ازواجه و ذریانته المقربین و علی جمیع المؤمنین و المؤمنات بر حمتک یا ارحم الراحمین. این کتاب آغاز کرده آمد منصف جمادی الاخره سنة ۵۳۳ ثلث و ثلثین و خمسمائة در آخر عمر شیخ الاسلام قدوة الابدال الداعی الی الحق المشفق علی الخلق حاکم العدل فی بلاد الله ابی نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز به نایید و عون و مدد الهام حق سبحانه و تعالی در علم سر و اسرار ربوبیت و علم لدنی و خیر و شر همه چیزی که حق سبحانه و تعالی ما را الهام کند ازین هر چه گفتیم و میگوییم جمله به الهام میگوییم نه از زبان زده هر کاذبی و کزاف کوی... و از دوستان و اهل صلاح باری میخواستیم که به دعاء مدد می کنند تا این کتاب جمع کرده آید بر نیکوترین نهادی به لفظی که خوانندگان را از ان بد نیفتد... و این کتاب را کنوز الحکمة نام نهادیم. درین کتاب بسیار در و جواهر است هر که بر تواند گرفت، و درین کتاب درجهای جواهر من لدنی است که هر که از ان درجی را سربتواند گشاد سعادت دو جهانی یا بد... و این کتاب را محبوب بگردیم تا اگر کسی خراهد که بابی ازین ابواب و اگر فصلی ازین فصول بنسگرد برری آسان باشد. اما شرط این کتاب است که چون میخوانی که جایی اشکالی باشد در ان

تامل کند و اگر از خداوند نظری بررسد نازیبان کار نباشد و فایده
بری رسد:

الباب الاول در الهام ملهم (۱۱)

الباب الثاني بسم الله الرحمن الرحيم والشمس وضحيها وتفصيل
آن (۲۹)

الباب الثالث در آفرینش هر چیزی و تعبیهها آن، «نحن قسمنا
بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا...» و معانی آن (۵۱)

الباب الرابع وما من دابة في الارض (۵۹)

الباب الخامس و على الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين (۶۳)

الباب السادس ومن يتق الله يجعل له مخرجا (۷۱)

الباب السابع اولم يعلموا ان الله يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر
(۷۸)

الباب الثامن ولولا ان يكون الناس امة واحدة... (۹۱)

الباب التاسع وافوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد (۱۰۹)

الباب العاشر اذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون
(۱۳۹)

الباب الحادى عشر يا ايها الناس ضرب مثل فاستمعوا له...
(۱۵۱)

الباب الثاني عشر در دوستى و نياز و اعتقاد در فقر و فقراء و گوهر
فقر و خاصان بر ديگر مخلوقات (۱۶۶)

الباب الثالث عشر در ازل و ابد و اعتقاد و شرح آن (۲۰۱)

الباب الرابع عشر فى النصيحة والوصية والشفقة لاولادنا واصحابنا

و لجميع المؤمنین والمؤمنات (۲۶۳)

الباب الخامس عشر در اخلاص (۲۶۷)

الباب السادس عشر در علم سر و معرفت و قرینه آن (۲۷۰)

الباب السابع عشر در بیان کردن علم ظاهر و باطن (۲۷۲)

الباب الثامن عشر در بیان کردن علوم خلائق (۲۹۹)

الباب التاسع عشر در علم سر و آنچه تعلق دارد بدان (۳۲۲)

الباب العشرین فرق میان مدعیان ناطقه و ساکته (۳۴۲)

انجام : به حقیقت بیاید دانستن که وی بر شاخِست از بدعت و ضلالت و نه بر سنت است . کافر نگوئیم اما مبتدع و ضال و کمرام گوییم . و هر که نگوید ، از ان نوع شاخِست که گفته آمد . و بالله التوفیق والحمد لله علی التحقیق والحمد لله وحده .

گزیده‌ها

شیخ بوذر بوزجانی [را] بیتمی است با این سخن سخت لایق

است ، بیت :

ما بار خدای بسا سزاییم
ما نور سرور عارفانیم
نمرود بگناه بود آزر
بیچاره ترین خلق او بود
بس دست مبارزان کاری
بس بیوه زنان که بیوه کردیم
جز آن نبود که ما نهادیم
کس را نرسد چرای بر ما

(۵۸-۵۷)

نه روی شدن نه روی این در بودن

بر پای یماندم از دری بخشودن

(ص ۱۶)

هر که با دونان نشنید همچو دونان دون شود

با خردمندان نشین تا مدحمت افزون شود

۲۵

ای دوست مکن که کارها را فرداست

نیکی و بدی چو روز روشن پیدااست

۵۶

تا روز بود کار سلیم است سلیم تا شب ناید نباشد از هجران بیم

کردند نماز شام و بستند دریم (۴) شهری به نظاره و مرا دل بدونیم

۹۸

چنانکه حکیم گوید ، بیت:

جهان را چه سازی که خود ساختست

جهاندار ازین کار پرداخته است

۱۰۹

این آن شهر است که من بدو در میرم

تا خود ز من و خود کشم و خود گیرم

۱۷۴

چنانکه حکیمی گوید:

زهر آن جوی که آب آمده باشد روزی

دارم امید که در روز دگر آب آید

۲۲۵

درویشی از سر واقعه بیستی گفته است:

در جامهٔ خلقان و تن ما منگر کین جامهٔ غلاف است و دل ما گوهر
ای بس رخ چون ضریب و نفس لاغر کوبورده سبق ز جملهٔ اهل بشر

۲۲۷

ایمان بسر زبان خود در بستی یک خانه پیر از بتان یکی نشکستی
گوی که بیک قول شهادت رستم فردات کند خمار کاشب مستی

۲۴۶

و عاشقان بدین بیستی برگویند:

گر جور شود هر آنچه زادم زادست

جانا چکنم که با تو کار افتادست

۲۵۰

و درویشی را دیدم در میان درویشان خوش گشت و بریای خواست

و نعره بزد و این بیت گفت:

هجران تو طعم زهر قاتل دارد با وصل تو بنده کار مشکل دارد
بنده زوصال تو چه حاصل دارد جز آنکه هزار داغ بردل دارد

۲۵۱

و این بیت سخت لایق این روزگار است:

با چنین قاید ندانم تا کجا منزل بود

اندرین ایام منزل هیچ بنده از کور نیست

راه دین از رهنمای دین خراب و خوار گشت

همت اندر شرع دین جز طبع مار و مور نیست

کر کسی را فضل او زین چاه ظلمت برکشد
 خلق را گویی که با او جز جدال و شور نیست
 جنگ نابینا ندانی چون عظیم و منکر است
 هر کجا بیند ز قد هر چند کورا زور نیست
 زین گروه کور نابینا نفیر ای مردمان
 اینچنین بیدار و جور اندر جبال غور نیست
 چون توانی جست احمد از میان این گروه
 هر ترا اسب سمند و سبز خنک تور نیست
 (ص ۲۶۱)

در دیوان پیش ازان این سه بیت آمده:
 هر که را اندر دلش از عشق مولی شور نیست
 من یقین دانم که او خود جز کور و جز کور نیست
 گر کسی را دنیوی دون چشم دل بی نور کرد
 اتقیا و اولیا را جان و دل بی نور نیست
 در همه ایامها بینا گزفتی چشم کور
 قاید این ره کون جز مرد کور و عور نیست
 (این دو در برخی از بینهای دیگر هم اندکی با هم جدایی دارید).
 کار همه در ازل بپرداخته اند
 قدر همه کس که هست بشناخته اند
 امروز توفعی در انداخته اند
 فردا همه آن کنند که دی ساخته اند

فردوسی نیز یکی از حکماء امت محمد ص بوده است در شاهنامه دیدم که او گفته است و مرا ازین سخت خوش آمده است :
جهان را چه سازی که خود ساخته است

جهان دار ازین کار پرداخته است

(ص ۲۹۹)

مصراع : آخر روزی مراد حاصل گردد

یکی بیت میگوید :

گر بیاده دگران عیب کنندم تو ممکن

باده بردست من و باد بدست دگران

۳۱۲

و بروایت فقیه عثمان غزنوی (۲۳۴)

درس ۳۰۷ یادی از پیامبر شده که او «بچهل سال نندماز کرده
ونه روزه داشت و بهیچ قبلاه ایمان نداشت و ندانست کد پیغمبر...» (۱۱)

شیخ الاسلام قدوة الابدال احمد بن ابی الحسن النامقی الجاهلی
قدس الله روحه العزیز میگوید (ص ۲۶۵)

۷- مفتاح النجاة در اعتقاد اهل سنت و جماعت و درویشان

محققان اهل ورع که در پایان شعبان ۵۲۲ ساخته است . در هفت

باب است :

۱- توحید و ایمان و معرفت حق تعالی

۲- بیان سنت و جماعت و شرایط آن در ده فاعده (۲۲)

۳- در بیان کردن توبه و شرایط آن و روش تائبان (۴۲)

۴- در بیان کردن امر و نهی و نگاه داشتن فرمان و درستی عزم

در کار تا مستقیم گردد (۷۰)

۵- در بیان کردن مباح به حجت و کسب حلال و کار اهل صلاح و زهد و رنج و تقوی و امثال این (۹۲)

۶- در بیان کردن قناعت و تسلیم و رضا به قسمت فساد و جمع و منع ایشان (۱۰۶)

۷- در بیان راه صدیقان و ابدالان و صفت از باب حقیقت (۱۲۴)

از نسخه‌های مفتاح النجاة نگارنده در راهنمای کتاب یادی کرده‌ام و جناب فاضل از پنج نسخه‌ای که که در دست رس داشته است وصف خوبی نموده است. این راهم بگویم که در دانشگاه توپینگن دو نسخه هست یکی بشماره Or Quart 1716 که آقای فاضل عکس آن را داشته است یکی دیگر همراه عمده الاسلام در مجموعه‌ایست بشماره Or Oct 3495 (مجله ادبیات تهران س ۷ ش ص ۸۳ و ۸۷)

تاریخ تألیف این کتاب در نسخه آقای مؤید ۵۱۲ و بگواهی چاپ آقای فاضل باید ۵۲۲ باشد (نیز دیباچه مقامات از مؤید ص ۵۰)

آغاز: هو الله المستعان. بسم الله، الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا على الظالمین والصلاة والسلام على رسول محمد وآله واصحابه وازواجه وذریاته واتباعه الطیبین وعلى جمیع الانبیاء والمرسلین وعلى سائر المسلمین این کتاب در آخر ماه شعبان اثنا عشر و خمس مائة شیخ الاسلام قدوة الابدال الداعی الى الله المجتهد فی سبیل الله حاکم العدل فی بلاد الله ابو نصر احمد الجامی ابن ابی الحسن

النامقی قدس الله روحه العزيز ياد کرد و توفیق مدد از حق سبحانه و تعالی و عنایت [او] عز اسمه یار آمد تا این کتاب را در اعتقاد اهل سنت و جماعت و در رویشان محققان اهل ورع و زهد و تقوی و سیرت راه ررندگان به حق تالیف نموده و از همه ریب و عیب و هوا و بدعت و مخالفت اهل سنت و طریق فتنه جو یان دور و از جمله ضلالتها و باطلهای اهل محابا دور و زدوده، هر چه ازین نوع است بیکسو نهاده و اعتقاد پاک و توحید درست بیان کرده که نه زنگ تعطیل دارد و نه رنگ تشبیه و راه شریعت و سیرت و سنت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم شرح داده که نه انکار حقیقت دارد و نه غبار هوی و بدعت بلکه عین صدق و صفا و ن سلامت است :

.. اکنون آنچه حق تعالی ما را هدایت و کرامت کرده بود ازین نوع نصیحت شما نگاه داشتیم تا روز قیامت ما را بدین نکیرند. برادران و عزیزان ما و یاران و فرزندان نیز درنگرند و در اقد بشند و نصیحت دین خویش نگاه دارند و بدین کار کنند تا هم ما را فیک افتد و هم ایشان را و این کتابهای دیگر که به الهام و مدد و توفیق حق سبحانه و تعالی تصنیف کرده ام چون کتاب انیس التائبین و کتاب سراج السائرین و کتاب فتوح القلوب و کتاب روضة المذنبین و کتاب بحار الحقیقة و کتاب کنوز الحکمة شرح و بیان مشکلات و مسائل آن به تمامت در آن کتابها گفته آمده است . اگر کسی را چیزی مشکل شود از آنجا معلوم باید کرد . اما چون ایزد سبحانه و تعالی به فضل و منت خود و فرزند ما خواجه ابوبکر را لباس توبه پوشانید و راه درکار خود برو گشاده گردانید... از ما درخواست و استدعا

کرد تا آنچه حال ویرا بدان حاجت افتد از مقدمات راه دین و حق و حقیقت و اسباب دین وی تا هر چند به لفظ موجزتر و مختصرتر بنویسیم تا به حجم کمتر بود و نویسندگان را و طالبان را در خواندن و نبشتن آن رغبت افزاید... و این کتاب را مفتاح النجاة نام نهادیم... و اغلب آنست که بنمای آن بر هفت نهاد مانیز بنمای این کتاب بر هفت نهادیم.

... باب اول در توحید و ایمان و معرفت حق تعالی شیخ الاسلام قدوة الابدال احمد بن ابی الحسن النامقی قدس الله روحه العزیز میگوید که توحید گفتن از ایمان جداست.

انجام : تا باشد که ازان درویش نیز بزیان آرند و وقت او زبر و زبر کنند و شیطان در میان راه یابد و کارها چنین گردد که می بینید و هر چه ازین پیش آید گویی همه آب بردن اسلام باشد تا دانسته باشی و بالله العون والتوفیق.

و در توبه نصوحا چند قول گفته اند. اما در تفسیر استاد امام ابوبکر سورایانی رحمه الله علیه دیدم که نصوحا مردی بود که از راه زدن توبه کرد و هر مال که داشت پاک با خصمان داد و هر خصم که خشنودمی توانست کرد خشنودمی کرد تا چنان شد که ویرا از متاع دنیایی چیزی نماند. یکی بیامد که ترا از متاع دنیایی چیزی بمن می باید داد! وی چیزی نداشت که باو دادی. میزری بر میان داشت از میان باز کرد و بدو داد. و گوی آب بود در آنجا نشست. خدای تعالی ما را گفت توبه چنین کنید که نصوحا کرد و هر خصم که خشنود می توان

کرد خشنود کن و باقی که بماند من از خزینه خود خشنود کنم
(ص ۵۰)

الواقعه، حکایت: روزی در شهر نیشابور بودم. درویشی درویشان
را دعوتی ساخته بود ما را نیز خوانده بود. چون درویشان جمع آمدند
و چیزی بکار بردند و دست فرا سمع کردند من برخاستم که وضو
تازه کنم این میزبان را دیدم که در میان سرای میگریست گفتم ای
درویش چرا میگریبی؟ گفت مپرس چند گاه بود تا من بر بن خراباتیان
امر معروف می کردم که در همسایگی من بودند. امشب یکی از آن
خراباتیان مرا آواز داد گفت بیبا! من بیرون رفتم از دیگر نیمه کوی
آواز خرابات بود آن مرد خراباتی گفت بباش و فراشتم و انصاف من بده
تا سمع این درویشان که در سرای تواند گرمتر و خوشتر است یا
از آن خراباتیان سو کند بر من داد که بایست و فراشتم تا کدام
به هوا نزدیکتر. گریستن من ازین است. گفتم خاموش باش که این
تلبیس در پیش تو نهاده است سو کند عظیم بر من داد که فرا در این
سرای آی تا چیزی بینی. چون فرا در سرای رفتم همچنان بود که
او میگفت و چند جای دیگر پس از آن گوش فرا داشتم هم آن رنگ داشت
بلکه بسیار بران مزیت داشت که طریق آن قوم و اسباب ایشان راست
فرمود (۱۱۱-۱۱۳)... مصراع

فردات کند خمار کامشب مستی (۱۱۷)

نسخه‌ای از این کتاب در مجموعه‌ای در سفر اخیرم به تبریز در
جشن یادبود رشیدالدین فضل‌الله در خدمت آقای یونسی در کتابخانه
ملی تبریز دیده‌ام که اینک آن را می‌شناسانم:

باندازه وزیر است به خط نسخ باعنوانها و نشانهای شنکرف

دارای :

۱- بحر الفوائد در هفت باب:

۱- تقریر بر ایمان و کفر .

۲- تقریر توحید و شرك .

۳- تقریر اخلاص و نفاق .

۴- تقریر آنکه گناه کبیره کدام؟

۵- تقریر آنکه «انا مؤمن حقا» در گفتن ایمان بنا بر چه وجه

است ، و انا مؤمن ان شاء الله بر چه وجه ؟

۶- تقریر دوستی دنیا .

۷- تقریر آنکه اعمال را از ایمان داشتن جایز هست یا نه؟

۲- رساله‌های در ایمان و کفر

۳- فصلی در تصوف

۴- مفتاح النجاة در اعتقاد اهل سنت و جماعت و روش محققان

واهل ورع و تقوی ، به خط عبدالملك بن یحیی بن محمد بن ع-وض

تبریزی در ۱۵ شوال ۸۴۳

۵- عقیلة اثراب القوائد فی اسنی المقاصد از شاطبی در تجوید

به نظم عربی

(سپه ۵ : ۳۲۶)

۶- مفتاح البیان فی دقایق الشریعة والبرهان و حقایق الطریق

والعیان : رکن الدین علاءالدوله سمنانی (سرگذشت سمنانی

ص ۱۰۶) نسخ همان تبریزی در روز چهارشنبه هجدهم رجب ۸۴۴

۷- ترجمه خطب‌اربعین، به خط همان تبریزی در ۱۸ شوال ۸۵۰

۸- اسرارنامه : خواجها بوطاهر مختاری خیونی، نثر فارسی،

بخط نستعلیق تازه‌تر

گذشته از این هشت رساله فایده‌هایی چند در میانه و پایان

نسخه آمده است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال چاپ علوم انسانی